**مقدمۀ** **قرآن شناسی**

**ذلک الکتاب لا ریب فیه**

**استاد محمد علی صالح غفاری**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**بحث اجتهادی مربوط به دین اسلام:**

جهنم و بهشت چیست؟ چگونه ساخته می شود؟ چه کسی انسان را به جهنم یا بهشت می برد؟ چگونه از خدای عظیم بر می آید که بنده اش را جهنمی کند؟ کلاس بهشت سازی و ضدّ آن کجا است؟این روایت که: *اَلقبرُ اِمّا رَوضةٌ مِن ریاضِ الجَنّه اَو حُفرةٌ مِن حُفَراتِ النّیران*، قبر یا باغی از باغ های بهشت و یا چاله ای از چاله های جهنم است، چه معنائی دارد؟ این چه بهشتی است که در چالۀ کوچکی بنام قبر باشد؟

پیامبران و کتب آسمانی با اصرار و تکرار این دو نوع زندگی را توضیح داده اند ، ولی اگر نشناسیم یا منکر می شویم با چشم بسته قبول می کنیم. اگر هما نطور که در شناخت خوب و بد زندگی کنونی و دنیایی کوشش می کنیم زندگی آینده را هم بررسی می کردیم معصیت و گنا هی رخ نمی داد. دین اسلام تنها مکتب و استاد و کلاسی است که صد در صد حقیقت می گوید و فقط و فقط در مکتب اهل البیت (ع) حقایق را آنچنان که هست توضیح می دهند، مسیحیت و یهودیت و اهل سنت و سایر مکاتب هیچ یک تحقیقی و استدلالی راهنمایی نمی کنند بلکه از آنجا که نمی توانند جوابگو باشند جلو گیری از تحقیق دارند. وقتی در مسافرت راه و راننده و مقصد را شناختیم خیالمان راحت است که اگر انحرافی پیش آمد فوری متوجه شده و اصلاح می کنیم. وای از روزی که ما را ببرند و ما ندانیم راننده کیست؟ و به کجا می بردمان؟ پیامبرانی را انتخاب کنیم که قرآن معرفی می کند نه از زبان مردم آنها را بشناسیم. آن پیغمبر تعریف شده از زبان مردم ، انحرافی و پیشوای ضلالت است. عیسای مسیحیان غیر از عیسای قرآن است. دین علمی آینده ها را از هم اکنون روشن می کند و مقصد را در همین مبدء کاملاً تشریح می کند. بهترین شغل خدا، که خودش را با جلال و شکوه معرفی می کند معلمی است:

*الرحمان علّم القرآن*. خدا خود را به رازقیت و به مدیریت و سایر صفات کمال معرفی می کند اما شغلی که خدا مختص به عظمت مقام خود می داند آموختن است. «عبدُالله» شاگرد خداست. عبادت یعنی معرفت. پیامبران نمونۀ کامل شاگردی خدا هستند. آنها بهترین آموزگار در معرفی طبیعت، انسان، غیب و طبابت، شفای روح و جسم، راه شناسی و زندگی شناسی هستند. زیرا چنان استادی چنین شاگردانی می سازد. کدام دانشگاه و کدام استاد بشری، چنین عالمانی تربیت می کند که مرده را زنده کنند و خاک را کیمیا کنند؟ مجتهدین شیعه همان مکتب انبیاء را دنبال کرده و از خدا درس گرفته اند و این وعده را خداوند به همۀ مؤمنان داده است که: قرآن را باز کن و از خدا سؤال کن. چهارده نفر انسان کامل که فارغ التحصیل مکتب خدایند و کتابهای نهج البلا غه، صحیفۀ سجادیه و این همه روایات از ائمۀ اطهار(ع) علوم کامل است. مقایسۀ مؤمنان که مجهز به نور قلب هستند با غیر مؤمن، مثل دستگاه مجهز به نیروی برق با دستگاه های بدون برق است و این نور ایمان فقط در مکتب چهارده معصوم(ع) افاضه می شود. نمونه اش انقلاب اسلامی در زمان ما، با وجود همۀ دشمنان بزرگ و کوچک است. امام خمینی (رحمة الله علیه) شاگردی از شاگردان اهل بیت علیهم السلام است که چنین قدرت ایمان و استقامت و راه روشن و سیاست مصلحانه دارد.

مصیبت ما دوری جامعه از علمیت دین است. نماز و روزه تقلیدی، و مجتهدی که مقلّد او باشیم.کافی نیست. علم دینی بهشت می سازد؛ دین بدون علم نمی دانم چه می شود؟ امام(ع) می فرماید:

تَفَقّهوا فی دینکم و لا تکونوا اعرابیاً، فانّه مَن لم یَتَفَقّه فی دینه لم یَنظرِ اللهُ الیه فی القیامه و لم یُزَکّ له عملاً.

بشارت باد بر شما نزدیکی ظهور حضرت حجت. گرچه وقت آن را معلوم نکرده اند اما علائم آن را گفته اند. اکنون این علائم واقع شده و آخرین علامت آن جنگ هسته ای است که در زمان ما قریب الوقوع است. زندگی دنیای مردم فلج می شود و چهل روز بیشتر طول نمی کشد. امام صادق(ع) فرمایشی دارد که عظمت شیعیان اهل بیت را در زندگی آخرتی نشان می دهد. می فرماید: شما پیره زنی را می بینید که یا علی می گوید و مفلوک و بیچاره است و در زندگی آخرتی پادشاهان دنیا دست گدایی پیش این پیره زن، که آنجا به خاطر عشق به اهل بیت ملکه بهشت خواهد بود دراز خواهند کرد.

**تعریف قرآن:**

**1- لغات و کلمات عربی از نظر مطابقت با معانی طبیعی:**

بعد از بیان کتاب های آسمانی قدیم که چقدر حقایق زندۀ آن حذف شده و جای حقایق ، افسانه ها و خرافه ها به وجود آمده شرح در تعریف قرآن گفته می شود تا دانشجویان، قرآن را با کتب آسمانی دیگر مقایسه کرده، حقیقت آن را بدانند. زیرا همه جا گفته اند حقیقت هر چیزی در مقابله با ضدّ آن شناخته می شود. قرآن صنعت خداوند متعال است، کلمات و لغات قرآن به ارادۀ خداوند متعال به زبان عربی بر عرب ها نازل شده است. گرچه می گویند زبان عرب، ولیکن زبان خداوند متعال است. زیرا صنعت کلمات قرآن در ساخت و ساز خود معجزه است.کا مل ترین زبان ها در عالم، زبان عرب است که هیچ زبانی با این کلمات و لغات قابل مقایسه نیست. زبان قرآن و لغات آن چنان وضع شده که مطابقت با طبیعت دارد. یعنی خداوند خاصیت معانی را در الفاظ قرار داده است که با گفتن لفظ می توانیم خاصیت معانی را کشف کنیم.

*1- مشابهت ساختار کلمات با ساختار معانی*: برای بیان این حقیقت که چگونه الفاظ قرآن آینۀ معانیست و آنطور که خدا طبیعت را ساخته، ساخت و ساز طبیعت را در الفاظ قرار داده، به عنوان نمونه جند لغت را ذکر می کنیم. مثلا لغات «هواء، ماء، فضاء». «فضا» یعنی جائی که چیزی نیست و خداوند در آنجا خلقی را خلق نفرموده و چیزی نیافریده است. «هواء» یعنی همین هوای قابل تنفس که عامل پرورش تمامی نباتات و حیوانات و انسان است. «ماء» به معنای آب حیات که خداوند حیات هر چیزی را در طبیعت به وسیلۀ آب که به عربی «ماء» گفته می شود قرار داده است. منظور لغت ماء و هواء است. در لغت هواء دقت کنید، حجم کلمۀ هواء بدون اینکه حرف زائدی در آن باشد وسعت و گشادگی دارد. می گوئیم: هواء. این کلمه در تلفظ سه حرف است: هاء، واو، همزه، ولیکن در تلفظ حجم آن گشادگی پیدا می کند تا مطابقت با هوائی داشته باشد که خدا آفریده. کسانی که در لغات و شناخت آن تخصص دارند و فراست آنها زیاد است از کلمۀ هواء حقیقت هوای قابل تنفس را می فهمند که چگونه ساخته شده است. در کلمۀ «ماء» مشاهده می کنید که حجم آن از «هواء» فشرده تر است. همان طور که هواء را خداوند طوری آفریده که مولکول ها و ذرات آن از یکدیگر فاصله دارد، لفظ هواء هم به همین شکل است که حروف آن از یکدیگر فاصله دارد. آب را اگر با هواء مقایسه کنیم حجم آب از نظر ساخت و ساز فشرده تر است و حجم هوا وسیع تر.

از جملۀ این لغات دو کلمۀ «شیب و شباب» است. «شیب» لغتی است که برای معرفی پیرمرد و پیر زن وضع شده است. «شباب» هم کلمه ای است که برای معرفی زن و مرد جوان وضع شده است. کلمۀ شیب را بر طبق قواعد ادبی (اجوف) می نامند یعنی تو خالی. زیرا وسط این کلمه از حروف صحیح قابل تلفظ خالیست. حرفیست که بین حرف و حرکت است. در ادبیات عرب، واو، یاء و الف را (حرف علت) می نامند. زیرا این سه حرف گاهی حرکت است مانند (واو) در «آمنوا» «کفروا» و گاهی قابل تلفظ است مانند: «وَالله» «وَالذین». لذا این حروف که گاهی قابل تلفظ و گاهی غیر قابل تلفظ است و حرکت شناخته می شود اگر در وسط کلمه قرار گیرد به آن کلمه (اجوف) می گویند. کلمۀ «شیب» که برای پیری وضع شده توخالی است همانطور که وجود افراد پیراز قوّه توخالی است، و کلمۀ «شباب» که برای جوانی وضع شده است (مضاعف) است. حروف آن با این که یک حرف است به صورتی تلفظ می شود که گوئی دو حرف است که در یکدیگر ادغام شده. نظر به این که قوّه و قدرت جوان چند برابر است کلمه ای هم که برای معرفی جوان وضع شده است مضاعف است.تلفظ آن به کیفیتی است که حروف داخلی آن چند برابر شده. و از این قبیل.

**2- اسم، فعل، حرف:**

طبیعت در ساخت و ساز خود بر سه قسمت است. گاهی تک تک به صورت انفراد، که آنها را (کلمه) می گویند مانند«انسان» چنین اشیائی را «اسم» می نامند.حقیقت دوم طبیعت «فعل» است. .هر موجودی فعلی دارد و از هر موجودی عملی صادر می شود چنانکه می گوئیم: *درخت سبز شد، آدم رفت، یا آمد، آب جاری شد.* کلمۀ «درخت» اسم است و ثابت است؛ «سبز شد» فعل درخت است. کلمۀ «آب» اسم است و «جریان» فعل آب است که از آن صادر می شود. مانند انسان که هر دقیقه ای مشغول کاری است. کلمات ثابت و مستقل را اسم می گویند و حرکات و افعال را فعل می نامند. این دو قسم از نام گذاری طبیعت. قسم سوم «حروف» است که رابطۀ اشخاص و اشیاء با یکدیگر را نشان می دهد. مانند رابطۀ انسان با برادر و خواهر، با مال و ثروت، و رابطۀ زمین با آسمان، رابطۀ آسمان با زمین، رابطۀ آب و هوا با یکدیگر. چیزی در عالم خلق نشده که تک و تنها باشد و با اشیاء و اشخاص رابطه نداشته باشد.

1*- نمایش معانی ثابت، متحرک، رابط این دو*: پس حقایق طبیعت سه قسمت است: به کلمات ثابت و مستقل «اسم» می گویند و به افعال و حالات و حرکات «فعل» می گویند و سوم، به رابطۀ بین اشیاء و اشخاص «حرف» می گویند. حروف اشاره به چیزهائیست که کلمات عرب هم با همان کیفیت ها مطابقت دارد. موجودات ثابت را اسم می گویند، مثل خدا و زمین و درخت، و حرکات آنها را فعل، و ربط آنها با یکدیگر را حروف. این مختصری بود از وضع لغات عرب که در ساخت و ساز خود معجزه است. انسان ها نتوانسته و نمی توانند اینطور مرتب کلمات را بسازند که حقایق را در ذهن شنونده منعکس نماید.

**3- قابلیت توسعه در لغات عربی**:

دیگر اینکه لغات عرب خیلی زیاد قابل توسعه است. مثلا هر یک از لغات عرب در مسیر معانی صورت های مخصوصی پیدا کرده تا دلالت بر شکل معانی داشته باشد. به حساب دقیقی که دانشمندان گفته اند و نوشته اند از یک کلمۀ عربی دوازده هزار کلمه قابل اشتقاق است. مثلاً کلمۀ «فعل» که به جا آوردن کاری می باشد ابتدا به صورت سه کلمه صرف می شود که به مرد غایب نسبت می دهند: یک مرد ، دو مرد ، سه مرد یا بیشتر. و سه کلمۀ دیگر که به زن غایب نسبت می دهند: یک زن، دو زن، سه زن یا بیشتر. و سه کلمۀ حاضر که با مخاطب مرد خود حر2ف می زند: یک مرد حاضر، دو مرد و سه مرد یا بیشتر. و سه کلمۀ دیگر که با زن حاضر حرف می زند: یک زن دو زن، سه زن حاضر یا بیشتر. بعد دو کلمۀ متکلم که از خودشان حرف می زنند: من کردم، ما کردیم. روی هم چهارده کلمه ساخته می شود، و این چهارده کلمه در ابواب دیگر صورت های دیگر پیدا می کند که تا دوازده هزار کلمه قابل توسعه است.

**4- قرآن، انسان و طبیعت:**

اگر طبیعت نبود کتابی نوشته نمی شد. قرآن کتابی است بر اساس هستی. سه هستی: خدا، انسان، طبیعت. انسان هم سه قطعۀ نا متناهی در یک مجموعه است. بدن ما، روح ما و علم ما. طبیعت نیز مرکب از دو قطعۀ بدن طبیعت و روح طبیعت است. بدن ما و بدن طبیعت مثل یک قطعۀ ماشین و روح آن مثل نور خورشید در مقایسه با جرم خورشید است که مارا به کائنات مربوط می کند. بدن و روح انسان بدون علم همان مقایسۀ بدن بدون روح است. انسان منهای علم، همان حیوان و اجسام است. انسان از طریق علم با کلّ عالم خلقت که از دایرۀ حساب و کتاب بشر بیرون است ارتباط می یابد. علم انسان را به همه چیز وصل می کند، حتّی به خداوند متعال، طوری که اگر یک تکه از علم خراب شود مثل این که انگشت او قطع شده است.

*1- تعریف قرآن از سه جهان نامتناهی*: این تعریف از عالم و آدم و آفرینندۀ آنها ، ما را به عظمت قرآن آشنا می کند که یک کتاب کوچک نیست. هزاران هزار دانشمند تلاش کرده اند که مثل قرآن یا بخشی از قرآن را بگویند یا از بین ببرند ولی نتوانسته اند و با بودن قرآن ادعای آنها پوچ می شود. قرآن شهاب است. این سنگ های آسمانی که در بر خورد با زمین منفجر می شود نمایشی از شهاب های فرهنگی هستند که شیاطین را بی آبرو و طرد می کنند. قرآن در میان ما ، خدا در میان ما است بی واسطه، چنان که مولا علی علیه السلام فرموده: *ان الله قد تجلی لکم فی کتابه*. همه چیز به دلیل علم ارزش دارد خدا با علمش جلوه می کند تا ارزش علم را بفهمیم.

**5- قرآن و علم و صنعت**:

قرآن از نظر ترکیب کلمات و عبارات با یکدیگر معجزه است. صنعتی است که به وسیلۀ غیر خدا قابل رقابت نیست. معجزه صنعتی را می گویند که فقط به ارادۀ خدا قابل ظهور است، به ارادۀ خلق خدا قابل ظهور نیست گرچه آن خلق خدا انسان کاملی مانند امام و پیغمبر باشد. پیغمبران که معجزه دارند به معنای این است که از خدا خواهش می کنند مرده را زنده کند، خدا زنده می کند. از خدا خواهش می کنند از این درخت خشک برگ و میوه ظاهر سازد، خدا ظاهر می سازد. آنچه از خدا بخواهند قبول می شود و خداوند خواهش آنها را اجابت می کند.

**6- کلام خدا و کلام پیامبر:**

پیغمبر اکرم(ص) دو جور سخنرانی داشتند و در نتیجه دو کتاب از ایشان به یادگار مانده است: یکی سخنرانی های آن حضرت و یکی قرآن. ایشان بعد از نمازها برای مردم سخنرانی کرده و در موارد مختلف سخن گفته است. هم چنین مردم از ایشان سؤال هائی کرده و حضرت(ص) جواب داده اند، و از این قبیل. همانطور که سایر علماء و دانشمندان معلومات خود را در کتاب ها جمع آوری و ثبت می کنند معلومات پیغمبر(ص) هم به صورت سخنرانی و کلمات قصار و پاسخ به سؤالات در کتاب ها جمع آوری شده است. اما هیچیک از سخنان پیامبر و کلمات ایشان شباهت به قرآن ندارد. پیغمبر(ص)گاهی خود را آمادۀ شنیدن و دریافت وحی می کرد تا برای مردم بخواند و گاهی بدون مقدمه خودش برای مردم سخن می گفت و مردم می نوشتند. هر وقت ایجاب می کرد سوره ای بر ایشان نازل شود و برای مردم بخواند در حالت وحی قرار می گرفت و به کلّی رابطه اش از مردم قطع می شد. مانند آدمی که به خواب رود یا حالت غش بر او عارض شود. یک حالتی که نه زنده است که ارتباط با مردم دارد و نه مرده یا خواب که بتوانند او را بیدار کنند. فقط حالتی که رابطه با مردم قطع شده است مثل اینکه آنها را نمی بیند و صدای آنها را نمی شنود؛ مردم هم نمی توانند با او تماس بگیرند و حرف بزنند. یک چنین حالتی که عارض بر پیغمبر (ص) می شد، همه می دانستند این حالت وحی است؛ او با خدای خود تماس دارد، خدا با او سخن می گوید و او به سخنان خدا گوش می دهد. وقتی که این حالت بر طرف می شد به وضع عادی بر می گشت و با مردم تماس می گرفت، مردم با ایشان حرف می زدند و ایشان دستور می دادند نویسندگان بیایند تا کلماتی را که از خدا شنیده برایشان بگوید و آنها بنویسند.

**7- تغییر حالت پیامبر (ص) هنگام وحی:**

نویسندگان قرآن را «کُتّاب وحی» می گویند. حضرت دستور می داد هر که می تواند بنویسد و هر که نمی تواند حفظ کند. مثلا ًآن حالت وحی نیم ساعت یا یک ساعت طول می کشید که مردم نمی توانستند رابطه با ایشان داشته باشند و ایشان هم جوابی نمی داد. بعد از بر طرف شدن حالت وحی سوره ای مثل «یس» یا سوره های دیگر را برای مردم می خواند و مردم می نوشتند. پس رسول خدا (ص)در حال خواندن آیات قرآن حالتی غیر از حالتی را داشت که با مردم سخن می گفت. وقتی در مسجد همه کنار ایشان نشسته بودند یکمرتبه حالت وحی عارض می شد، ساعتی رابطه اش قطع می شد و پس از برطرف شدن آن حالت، مردم کلمات قرآن را از زبان پیغمبر می نوشتند. هیچ پیغمبری و دانشمندی در عالم نیست که به دو صورت و دو شکل با مردم سخن بگوید و مردم بنویسند. حالات و حرکات دانشمندان در گفتن و شنیدن و نوشتن به یک صورت و یک حالت است اما حالت گفتن و شنیدن این پیغمبر(ص)به دو حالت و دو صورت متباین است که پیدایش این دو حالت در یک نفر ممکن نیست. گاهی به طور عادی و طبیعی مانند دیگران سخنرانی می کند و مردم سخنان او را می نویسند و گاهی در حالت وحی و قطع رابطه از مردم. بعد از اینکه به حالت اول بر می گردد با مردم سخن می گوید و مردم سؤال می کنند یا رسول الله چه حالتی داشتی که نمی توانستی با ما حرف بزنی و ما هم نمی توانستیم با شما حرف بزنیم ولی الان حالت عادی دارید می فرمود: آن ساعت و حالتی است که با خدای خود در تماس هستم خدا با من تماس می گیرد و سخن می گوید و من از خدا می شنوم، بی ادبی است که روی خود را از خدا بر گردانم و با دیگران تماس بگیرم. لذا مسلمانان زمان صد در صد می دانستند که آنچه پیامبر به صورت قرأن برای مردم می خواند با آنچه به زبان خود می گوید و سخنرانی و گفته خودش را می رساند با یکدیگر متفاوت است. آنجا که قرآن می خواند ما نند رادیو است که گفتۀ دیگری را انتقال می دهد و از خود سخنی ندارد و آنجا که خودش سخنرانی می کند به ارادۀ خودش حرف می زند و گفته های شخصی خود را به مردم ابلاغ می کند. هرگز برای پیغمبر(ص)حالتی پیدا نشد که قرآن خواندن او با سخنرانی او یکجور و یکنواخت باشد به طوری که مردم نفهمند که این سخن خداست که به مردم ابلاغ می کند یا گفتۀ خودش. لذا ظرف(23)سال دورۀ نبوت که در این مدّت قرآن بر آن حضرت نازل شد، همین دو حالت قرآن خوانی که سخن خدا را انتقال می دهد و حالت سخنرانی که سخن خود را به مردم می رساند کاملاً از یکدیگر متمایز بود و مردم می دانستند که الان سخنانی را که خدا گفته به مردم می گوید یا مانند دیگران گفتۀ خود را و نصایح خود را به مردم می رساند. لذا نتوانستند بگویند که این قرآن با گفتۀ خودش یکجور است و او سخن خود را به صورت قرآن می گوید یا کلمات قرآن را مانند سخنان خود بیان می کند. برای همین برای همه روشن بود که قرآن از خود او نیست، از خدا می گیرد و به مردم می رساند و سخنان او مانند سایر مردم کلماتی است که به علم خود می داند و می گوید. در نتیجه صد در صد روشن شد که این قرآن کتاب خداست که به زبان پیغمبر(ص)جاری شده است.

8**- تقلید و فقاهت:**

تقلید در مذهب شیعه به معنای شا گردی کردن از استاد است. اساتید که خودشان مجهز به علم و دانش هستند وظیفه دارند علم و دانش خود را در اختیار مردم قرار دهند و مردم را به حقایق دین آگاه سازند. گرچه تقلید در مذهب شیعه به معنای اطاعت از عالم، بدون تحقیق شناخته شده ولیکن تقلید بدون تحقیق که تقلید کورکورانه معرفی می شود در مذهب شیعه و آیات قرآن مردود شناخته شده است. چقدر قرآن ملامت می کند زن و مردی را که کورکورانه تقلید می کنند و به حقیقت دینشان آگاهی علمی ندارند. به قول صاحب مثنوی:

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

*1- اختلافات دینی به خاطر تقلید بدون تحقیق است*: خداوند هم در آیات بسیاری ملامت می کند کسانی را که از پیشوایان یا آباء و اجداد خود کورکورانه تقلید می کنند اینهمه ادیان باطل که در عالم پیدا شده، همه بر اساس تقلید کورکورانه بوده، که نه پیشوای خود را به حقانیت شناخته و از او اطاعت نموده و نه دین خود را به علمیت شناخته و قبول کرده اند. لذا با اینکه دین خدا به رهبری پیغمبران و پیغمبر خاتم (ص) و به رهبری امامان معصوم یکی بیشتر نیست، شاید حدود هزار دین در عالم وجود داشته باشد که هر کدام دین خود را بر حق می دانند و ادیان دیگر را باطل. همین مسلمانان که پیرو قرآن و پیغمبر(ص) اسلام هستند هفتاد و سه فر قه اند. در میان اینهمه ادیان باطل فقط یک دین درست است. همان دینی که انسان ها را از سختی ها و رنج های دنیا می رهاند و به زندگی بهشتی می رساند.

*2- حرف حساب یکی بیش نیست*: دین، صراط مستقیم است. یک راه راست روشن، اتوبانی آسفالت شده به طرف بهشت. و راه راست که دین است یکی بیش نیست. دانشمندان ثابت کرده اند که از شهری به شهر دیگر یا از حالی به حال دیگر یا از باطل به طرف حق، یک راه راست بیشتر قابل تصور نیست. حقیقت هم چنین است. اگر دو دین در عالم پیدا شده حتماً یکی از آنها باطل است. اگر ده کتاب و دین مخالف یکدیگر پیدا شده حتماً نُه کتاب از این کتاب ها باطل و یک کتاب درست است. دین همان حرف حسابی است که همه می گویند: حرف حساب یکی است. راه درست و حرف حق و کتاب درست و راه درست یکی بیشتر نیست. راه درست و دین درست مانند حساب های ریاضی است. چهار عمل اصلی: جمع و تفریق و ضرب و تقسیم، یک مسئلۀ درست بیشتر ندارد. دو دو تا چهار تا، نه زیاد نه کم. پنج ضرب در پنج= بیست و پنج، نه کم نه زیاد. نمی شود دو ریاضیدان ، دو مسئلۀ ریاضی ضرب یا تقسیم خلاف یکدیگر بسازند که هر دو درست باشد. حتماً یکی باطل است. دین حق یکی در عالم بیشتر نیست که انسان را به سعادت دنیا و آخرت می رساند و از گمراهی نجات می دهد. پس آن یکی را بایستی همۀ انسانها چنانکه هست به حقانیت بشناسند و صد در صد یقین پیدا کنند که دین و کتاب آنها و امام و پیغمبرشان بر حق است و از جانب خدا آمده است. و بعد از کشف حقانیت دین خود و یقین به حقانیت رهبر دینی و کتاب دینی از مسائل و دستوراتی که دارد اطاعت کنند.

**9- تطابق دو حدیث راجع به تقلید و تعلم:**

دو حدیث در دین ما، یکی از امام زمان(ع) و حدیث دیگر از مولا امیرالمؤمنین (ع) ثابت می دارد که در دین شیعه و مذهب اسلام به رهبری چهارده معصوم تقلید کورکورانه جایز نیست بلکه تقلید به معنای شاگردی و یادگیری از استاد است. کلمۀ «عبد» هم در دین اسلام به معنای شاگردی است. شاگرد کسی است که درس می خواند تا به علم و دانش مجهز شود. شاگرد هرگز دینی یا کتابی یا پیشوایی را بدون تحقیق و بدون علم به حقانیت اطاعت نمی کند. ترجمۀ فرمایش امام زمان (عج) این است که: در زمان غیبت من شیعیان ما از پیشوایانی تقلید کنند که صد در صد عالم به حقانیت دین باشند، از گناه و معصیت پاک و مبرّا باشند، مانند یک سرباز مجاهد در تمام عمر حافظ دین خدا و در گفتن مسائل و احکام دینی و اخلاقی تابع رأی قرآن و امام بر حق باشند. اگر چنین پیشوایی را به این صفات شناختید از او تقلید کنید. در اینجا تقلید را به معنای اطاعت بی چون و چرا دانسته و گفته اند اگر چنین پیشوایی پیدا شد که حافظ دین بوده، وحشت از گناه داشته، مسائل را طبق فرمان مولای خود صادر کند، مخالف هوای نفس باشد، شما زن و مرد شیعه از او تقلید کنید. در نهج البلاغه حدیث دیگر از مولا(ع) می فرماید: مردم سه دسته اند دو گروه از آنها بر حق و اهل بهشت و یک گروه از آنها بر باطل و اهل جهنم هستند. این سه گروه نسبت به کتاب و پیشوایان و دین سه قسمت هستند: علمای ربّانی، آنهائی که از جانب خدا تأئید شده اند و خدا آنهارا به علم و دانش مجهز نموده و اجازه داده پیشوای مردم باشند؛ مانند پیغمبران و ائمه اطهار علیهم السلام که علمشان از کتاب و کاغذ نیست بلکه از جانب خداوند متعال است. استاد واقعی آنها خداوند است که حقیقت را به آنها تعلیم داده است. پیشوایانی که معصوم هستند و خطا و اشتباه در کارشان نیست و دستور و سخنی بر خلاف حق و حقیقت از آنها صادر نمی شود. دستۀ دوم شاگردان این علماء ربّانی هستند که وقتی امام و پیغمبر خود را به حقانیت شناختند در محضر آنها حاضر شده و دین و احکام و علم و دستورات خدا را از آنها یاد می گیرند و چون صد در صد یقین دارند که امام و پیغمبر آنها و کتاب آنها بر حق است یقین دارند دستورات آنها هم مطابق حقیقت است و راه آنها صددر صد راه بهشت است. مثلاً در دین شیعه علماء ربّانی امامان معصومند و شاگردان امامان مجتهدان و عالمانی هستند که به حقانیت شناخته شده اند. حضرت می فرمایند این دو گروه بر حق و اهل بهشت هستند. و اما کسانیکه نه عالم ربّانی و نه شاگرد این عالمان هستند همج الرعاء هستند. حیواناتی هستند تابع سر و صدا، و به قول ما به دنبال زنده باد مرده باد هستند. یک روز سر و صدا می شود که علی(ع) بر حق است همۀ آنها به سمت او می دوند و بیعت می کنند و روز دیگر سر و صدا می شود که علی(ع) کافر است و معاویه بر حق، همه از علی بر می گردند و با معاویه بیعت می کنند. یک روز یزید را باطل و حسین(ع)را بر حق معرفی می کنند، سی هزار نامه می نویسند که یا امام ما از تو اطاعت می کنیم و روز دیگر امام را خارج از دین معرفی می کنند و همۀ آنها شمشیر برداشته، به جنگ امام می روند. انسان هایی هستند که رأی ثابت و فکر ثابت ندارند. هر روز پیشوایی را انتخاب می کنند. فقط تابع سر و صدا و تبلیغات له و علیه هستند. حضرت این طایفۀ سوم را مانند حشرات و حیوانات می داند. اینها اهل جهنم هستند که دین را به حقانیت نمی شناسند. از آنها تعبیر به «اتباع کلّ ناعق یمیلون مع کل ریح».کرده اند. افرادی که مانند پشه و مگس از هر طرف باد و طوفان بوزد آنها را می برد. در دین و اخلاق ثبات و استقامت ندارند.

*1- مقلد کور، بهشتی نمی شود*: پس ما وقتی این دو حدیث را که هر دو از امام معصوم رسیده با یکدیگر مربوط می کنیم روشن می شود که فقط علماء ربّانی که ائمه اطهارند و شاگردان آنها که درس و دانش آنها را فرا می گیرند اهل بهشتند. کسانی که دین و عقیدۀ خود را به علم و دانش یاد نگرفتند و فقط تابع تبلیغات ضدّ و نقیض هستند یعنی کورکورانه بدون علم و دانش از این و آن تقلید می کنند اهل جهنمند؛ حتماً گمراه شده و ندانسته و نشناخته گرفتار جهنم می شوند. این دو حدیث نشان می دهد که تقلید کورکورانه دردین شیعه جایز نیست. تمام شیعیان یا بایستی مجتهد و استاد باشند یا شاگرد مجتهد و استاد. در احادیث وارده از ائمۀ اطهار(ع) خیلی زیاد وارد شده که شما زن و مرد شیعه سعی کنید صددر صد عالم به حقانیت دین خود باشید. فقط همان دستوراتی را بپذیرید که یقین دارید قرآن و عترت به شما آموخته است .

**10- دین اسلام را از سرچشمه باید گرفت:**

حقیقتاً بزرگ ترین سرمایه برای مسلمانان همین است که دین خداوند تعالی و علوم دینی بدون دست خوردگی و آلودگی به فکر بشر، صاف و خالص و سالم از جانب خداوند در اختیار بشر قرار گرفته است. مانند آبی که از یک چشمه می جوشد، در مسیر و مجرائی بدون آلوده شدن و دست خوردگی و بدون اینکه حیوانی به آن لب بزند، صاف و خالص در اختیار تشنگان قرار گیرد، نه مثل آّب هایی که از چشمه خارج شده وارد شهر یا روستائی می شود و بعد از انتهای شهر خارج می شود. مقایسه کنید، آن آب صاف خالص دست نخورده که مانند آینه صاف و زلال است که انسان عکس خود را در آن می بیند و همان آب که از انتهای شهر خارج می شود، دست و پای مردم در آن شسته شده و کثافات شهر را با خود می برد چقدر با یکدیگر تفاوت دارد. آبی که شهر را شستشو نموده چقدر سیاه و لجن است که قطره ای از آن قابل آشامیدن نیست، حیوان و انسان را می کشد و مسموم می کند ولی آبی که از سرچشمه خارج شده و دست نخورده است چقدر صاف و پاک و تمیز و حیات بخش است، امراض و میکروب های خون را از بدن خارج می کند، رگها و اعصاب را شستشو داده و همان آبی است که خداوند فرموده:

*و من الماء کلّ شیء حیّ*.[[1]](#footnote-2) حیات هر چیز از جمادات و نباتات و حیوانات ، مرهون آب صاف و زلال است .

*1- علم، آبی که آلوده می شود:* علم هم که به وسیلۀ علماء و فرشتگان از طرف خدا در اختیار انسان ها قرار می گیرد ما نند همان آبی است که از چشمه جوشیده ودست کسی به آن نرسیده و آلوده نشده است. همان علم که از جانب خدا و فرشتگان و امام و پیغمبر در اختیار جامعه قرار می گیرد، آلوده به غرض و مرض ها می شود و هر کسی فکر خود و عقیدۀ خود و دانش خود را با دانش اصلی مخلوط و ممزوج می کند و در انتها آنچه از سرچشمه فرا گرفته اند و مخلوط به افکار و عقاید باطل خود نموده اند در کتاب ها نوشته و یا به شاگردان خود تعلیم می دهند. تفاوت این دو علم که یکی از سر چشمه جاری شده، آلوده به خرافات و کثافات و اغراض باطله نشده، در برابر این علم که افکار مردم را از کافر و مؤمن شستشو نموده و آلوده به خرافات و اباطیل شده، درست مانند همان آب صافی است که از سرچشمه خارج شده صاف و زلال بوده ولیکن در مسیر عبور از افکار حق و باطل آلوده به خرافات و موهومات و اباطیل شده و در اختیارمردم قرارگرفته است. مانند آب لجن و سیاهی که شهر را شستشو می کند و خارج می گردد.

**11- سرچشمه ها کجا است:**

علماء درست مانند همان چشمه ها هستند که علم و دانش خود را در اختیار مردم قرار می دهند. علمای الاهی و پیغمبران و پیشوایان الاهی همان سرچشمه های صاف و زلال هستند که دین خدا و علم الاهی را از او می گیرند و دست نخورده، صاف و پاک در اختیار مردم قرار می دهند. اما همان علم صاف و پاک که به وسیلۀ یک پیغمبر یا امام یا عالم ربّانی در اختیار مردمی قرار می گیرد که آلوده به خرافات و موهومات و اباطیل هستند، مانند آب سرچشمه از شهر فکر مردم و کافر و فاسق عبور می کند، مخلوط به خرافات و موهومات می شود، به طوری که چنان ماهیت و حقیقت واقعی خود را از دست می دهد که نمی شود اسم آن را علم و دانش گذاشت، بلکه آبی کثیف و سیاه و لجن است.

**12- دلیل نزول قرآن با وجود کتب آسمانی دیگر**:

الان در جامعه چند کتاب به نام کتب آسمانی مشهور است که از جانب خدا بر پیغمبران زمان نازل شده است. کتاب تورات که بر حضرت موسی (ع) نازل شده، و انجیل که بر حضرت عیسی (ع) نازل شده و کتاب زبور که بر داود(ع) نازل شده و صحیفه های حضرت ابراهیم خلیل (ع) که صحف ابراهیم شناخته شده؛ و قرآن هم کتابی است که بر حضرت رسول اکرم (ص) نازل شده است. ممکن است سؤال کنید با اینکه پیش از ظهور پیغمبر اسلام کتب آسمانی بنام تورات و انجیل و زبور و صحف در اختیار مردم بوده چه لزومی داشته خداوند تعالی آن کتاب های آسمانی را کنار بگذارد و کتاب دیگری بنام قرآن نازل کند؟ اگر آنها کتاب های خدا بوده، حتماً مطالب آنها نجات بخش جامعۀ بشری و راه مستقیم به سوی بهشت موعود بوده است. پس چرا خدای متعال آن چهار کتاب پیش از اسلام را کنار گذاشته و کتاب تازه ای بنام قرآن نازل فرموده و بر مردم واجب کرده این قرآن را که کتاب رسمی

خداوند متعال است بپذیرند و با بودن قرآن مردم حق ندارند از کتاب دیگری پیروی کنند؟ دلیل رها کردن کتاب موسی و عیسی و صحف ابراهیم و زبور چیست؟ چرا همه کس بایستی آنها را رها کنند و فقط قرآن را به رسمیت بشناسند با اینکه آنها هم کتاب آسمانی بوده و بر پیغمبران بزرگواری مانند موسی و عیسی نازل شده است؟

*1- کتاب هائی که دست خورده است:* .جواب این است که آن کتاب ها بعد از وفات پیغمبر صاحب کتاب آلوده به خرافات و موهومات و اباطیل شده که هیچ شباهتی به دین خدا و کتاب خدا ندارد. بزرگترین اصل نجات بخش جامعۀ بشریت یعنی تعریف خدا و خدا شناسی تبدیل به خرافات شده و خداوند قادر متعال را که خالق آسمان ها وزمین ها می باشد چنان تعریف می کنند که آن تعریفات شایستۀ یک مخلوق هم نیست چه برسد به اینکه شایستۀ خدای متعال باشد. و هم چنین پیغمبران بزرگوار را آلوده به گناه و معصیت نموده اند. گناهان کبیره و صغیره و خرافات زیادی را به آنها نسبت داده لوط پیغمبر را متهم به رابطۀ نامشروع با دختران خود کرده اند با اینکه در دین خدا از ابتدای تاریخ دختران و خواهران بر پدر و برادرشان حرام هستند؛ پدر و برادر نمی توانند با دختران و خواهران خود رابطه بر قرار کنند. یک چنین رابطۀ زشت و نا مشروعی را به پیغمبران نسبت داده اند. خدا را مانند انسانی شناخته اند که از جائی به جائی می رود و زن و همسر دارد. از همسرش فرزند به دنیا می آورد. یهودیان عُزَیر پیغمبر را پسر خدا دانستند، مسیحیان عیسای پیغمبر را پسر خدا و مریم مقدس را همسر خدا دانستند. خدا را چنان تعریف کرده که مانند مخلوقات گاهی در آسمان و گاهی در زمین است و به همان گناهانی که بشر آلوده می شود خدا هم آلوده است. نصایح موسی (ع)و عیسی(ع) را که در کتاب تورات و انجیل بوده تغییرداده اند و در اجرای احکام الهی بین فقیر و غنی تفاوت قائل شده اند، که مثلاً اگر ثروتمندی بازنی رابطۀ نا مشروع پیدا کرد فقط بایستی مختصری او را توبیخ و ملامت کنند اما اگر فقیر و ناداری مرتکب این عمل شود او را اعدام کنند، و از این قبیل خرافات. مانند اینکه گفته اند یعقوب سند نبوت را جعل کرده و خود را پیغمبر دانسته و خدا از آسمان به زمین آمده تا آن سند را از یعقوب بگیرد، حریف یعقوب نشده و او با سند جعلی، خود را پیغمبر معرفی کرده! و از این قبیل. این کتاب ها هرگز شباهت به آن کتابی که بر حضرت موسی(ع) و عیسی(ع) نازل شده ندارد بلکه پُر از خرافات و موهومات است و به جای اینکه هدایت کننده بوده و انسان هارا از اخلاق و رفتار بد و گناه و معصیت پاک و منزه کنند آنها را به خرافات و اباطیل آلوده می کند.

به دلیل همین خرافات و اباطیل که کتب آسمانی پیش از اسلام به آن آلوده شده اند خداوند آنها را از رسمیت انداخته و باطل شناخته و کتاب دیگری بنام قرآن، صاف و پاک و زلال، بدون آلودگی به سخنان غیر منطقی، در اختیار مردم گذاشته، کتب پیش از ظهور اسلام را نسخ نموده، آنها را غیر دینی و غیر رسمی شناخته و فقط مردم را ملزم به اطاعت از قرآن و اسلام نموده است. در اینجا لازم است بدانیم فرق بین کتب آسمانی پیش از نزول قرآن با قرآن چیست، چگونه آنها مردم را گمراه می کند و فقط قرآن به رهبری امامان معصوم آنها را هدایت می نماید .

13**- قرآن و امتیازات آن بر کتب آسمانی قبل از خود:**

1**-** *امتیاز اکمل بر کامل:* قرآن با کتاب های آسمانی پیش از اسلام در دو جهت فرق دارد: اول اینکه اگر کتب آسمانی پیش از اسلام دست نخورده باقی مانده و کسی در آن دخل و تصرفی نکرده باشد باز هم آن کتاب در جهت بیان علوم و حقایق و در جهت ترکیب عبارات و الفاظ ناقص است زیرا اگرچه آن کتاب ها کتاب خداست و خداوند آنها را وحی نموده و یا خودش تنظیم کرده است باز هم برابر استعداد پیغمبری نازل شده که طرف خطاب خداوند متعال است. پیغمبران با یکدیگر تفاوت علمی و استعدادی دارند. بعضی از آنها در حدّی هستند که فقط مأمور هدایت روستا یا شهری می باشند. در میان پیغمبران پیش از اسلام که تعداد آنها را (124) هزار نفر شناخته اند فقط پنج نفر اولوالعزم، یعنی صاحب اراده و استعداد قوی در اطاعت خداوند متعال بوده و باز از این پنج نفر، یک نفر بنام حضرت ابراهیم در درجۀ بالا تر از آن سه نفر، و یک نفر دیگر که پیغمبر خاتم (ص) باشد به کمال مطلق رسیده و در حال ملاقات و رویاروئی با خداوند متعال قرار گرفته است؛ که بدون واسطه با خدا سخن می گوید و مستقیماً تحت تعلیم خداوند متعال واقع می شود. این پنج پیغمبر اولواالعزم، اولین آنها «نوح پیغمبر» است که در مقام رسالت قرار گرفته و دوم «موسا کلیم الله» که او هم در مقام رسالت، که رسالت کلاس سوم تربیتی به وسیلۀ خداوند متعال است قرار گرفته، و سوم«عیسی روح الله» که در کلاس چهارم است. این که می گویند حضرت عیسی به آسمان چهارم بالا رفته، منظور این فضای پُر ستارۀ بالای سر ما نیست بلکه فضای فکر انسان ها است که حضرت عیسی به فضای چهارم که فوق افکار مردم زمان است بالا رفته؛ در کلاسی که حکمتِ خلقت به او تعلیم می شود. بعد از حضرت عیسی «ابراهیم خلیل الله» است که دو کلاس از حضرت عیسی بالاتر است و بعد از ایشان «محمد خاتم النبیین»( صلوات الله علیه و علیهم اجمعین )است که در کلاس نهایی یا آسمان هفتم قرار گرفته است.

2*- رابطۀ خدا با پیامبران مراتبی است*: رابطۀ خدا با پیغمبران خود از نظر بیان علوم و حقایق برابر با استعداد پیغمبری است که با او تماس می گیرد. خداوند که خود معلم انسان ها می باشد در ارتباط با کودکان زبان کودکی دارد، کلام و سخن به کودکان تعلیم می دهد و باز در ارتباط با بزرگسالان که قدری آمادگی دارند حقایق را بدانند و بخوانند، برابر استعداد آنها سخن می گوید. کلاس های تکاملی انسان ها که به هفت دوره تقسیم شده و به نام هفت آسمان خوانده شده همین کلاس هائی است که در ارتباط با خدا بالا می روند تا به کمال مطلق برسند. موسی و نوح علیهما السلام که در کلاس رسالت هستند خداوند برابر استعداد آنها به آنها کتاب می دهد و برابر استعداد آنها حقایق علم را در اختیارشان می گذارد. چون استعدادشان محدود است کتاب خدا هم به طور محدود برایشان نازل می شود. تنها وقتی خدا با پیغمبری به زبان خودش و برابر علم خودش سخن می گوید و کتابی برابر علم خودش به او می دهد که آن پیغمبر در کلاس نهایی و در کمال مطلق باشد. و آن انسان هائی که در کلاس نهایی قرار گرفته و خداوند می تواند تمام علوم و اسرار را به آنها بیآموزد، حضرت خاتم و ائمۀ اطهار و حضرت زهرا( سلام الله علیهم اجمعین )می باشند. این چهارده معصوم در مکتب خدا و در دانشگاهی که خدا استاد آن شناخته شده و آنها دانشجو، درس خوانده و تنها کسانی که مستقیماً و بدون واسطه شاگرد خداوند متعال هستند همین چهارده نفرند. خداوند با آنها برابر خدائی خود سخن می گوید؛ لازم نیست از وضعیت خدائی خود تنزل کند، علم کمتر به آنها بیآموزد یا با زبان انسان با آنها حرف زند بلکه علم کامل خود را با زبان خود در اختیار آنها قرارمی دهد. پیغمبران گذشته در یک چنان مقامی نیستند که خداوند با زبان قرآن با آنها سخن بگوید و علم کامل خود را به آنها بیآموزد بلکه در ارتباط با آنها زبان و بیان خود را تنزل می دهد تا برابر استعداد آن پیغمبر باشد. لذا به دلیل محدودیت استعداد پیغمبران گذشته، کتاب خدا و دین خدا هم به طور ناقص و محدود در اختیار آنها قرار گرفته است. پیغمبر اسلام در یک حدیثی می فرمایند: *همین سورۀ بقره و سورۀ ال عمران برابر تمام علوم و کتاب هائی است* *که بر پیغمبران پیش از من نازل شده، بقیۀ سوره ها تا صد و چهارده سوره علم کامل الهی است که فقط به من و جانشینان من تعلیم شده است.*

*3- دست خوردگی در کتب آسمانی گذشته*: پس کتب گذشته اگر هم دست نخورده باشد و منافقین و دشمنان دین برای مقاصد شوم خود به آن کتاب ها دست نبرده و خرافات را جای حقایق ننوشته باشند باز هم کتاب هائی است که برای هدایت انسان های پیشرفته کافی نیست. یعنی دورۀ کتاب های پیشین قبل از ظهور اسلام گذشته و تمام شده، استعداد بشریت بعد از ظهور اسلام، و مخصوصاً مردم آخر الزمان که در علم و دانش پیشرفته هستند و به حقایق طبیعت آگاهی پیدا کرده اند از کتاب های پیغمبران گذشته پیشرفته تر است. تورات و انجیل یا زبور و یا صحف ابراهیم برای بشریت بعد از ظهور اسلام و نزول قرآن، مانند کتاب های سال دهم و دوازدهم تحصیلی امروز است که در اختیار پروفسورها و افراد دانشگاه دیده و پیشرفته قرار گیرد. انسان ها بعد از ظهور اسلام از نظر فکر و استعداد و عقل و شعور از کتاب های پیش از ظهور اسلام پیشرفته تر، و از آن کتاب ها جلو افتاده اند؛ مانند لیسانسیه ها و دکترها که از دیپلمه ها جلو افتاده اند.

پس این هم یک دلیل برای محدود بودن کتب قبل از اسلام است. آنها کتاب های پیشرفته ای نیست که افکار بشریت را تا ابد در دنیا و آخرت اداره کند. و علاوه، آن کتاب ها در معرض خیانت خیانتکاران و ظالمان قرار گرفته که خائنانه در آنها دست برده و کلمات و عبارات و قوانین آن را طوری تنظیم کرده اند که بتوانند بر مردم تسلط پیدا کنند و ثروت آنها را به عنوان قانون الهی بربایند. مثلاًپیشوایان مسیح در برابر هر گناهی جریمه ای معین کرده اند و مردم را در ارتکاب گناه آزاد گذاشته و گفته اند عیبی ندارد زنان و مردان مرتکب گناهی شوند به شرط اینکه دربرابر هر گناهی مبلغی به کشیش بپردازند. مردم نیز صلاح و سعادت را در ترک محرمات و عمل به واجبات نمی دانند بلکه سعادت را در این می دانند که پولی به پیشوایان خود بپردازند. اما خداوند در قرآن می فرماید:

*اولاً توبه را* *فقط من می دانم، و قبول کردن آن فقط به دست من است نه کس دیگر. گناهان اگر اشتباهی باشد بعد از توبه از گناه او می گذرم و اگر گناه و معصیت عمدی باشد قابل پذیرش نیست.[[2]](#footnote-3)*

گنهکار باید از گناه خود بترسد نه اینکه آزاد باشد و جریمه بدهد. پس قبول توبه و عفو از گناه را که بدست خداوند متعال و مخصوص خداست، پیشوایان قدیم به اختیار خود گرفته اند تا پولی بگیرند و توبه را قبول کنند. در حالی که فقط با عقل و دانش انسان و عفو الهی ممکن است فکر گناهکار اصلاح شود و مستحق بهشت شود.

به دلیل این دو نقیضه که برای کتب انبیاء گفته شد آنها کتاب هائی نیست که سعادت بشر را تضمین کرده و آنها را از ظلم باز دارد و مستحق بهشت گرداند. ولی دین اسلام و قرآن برابر علم خداوند متعال است و علم خدا هم در کمال مطلق است؛ آنچنان کامل که چیزی بر آن اضافه نمی شود و چیزی از آن کم نمی شود و جمله ای از کلمات آن قابل تغییر نیست. کتابی است که تا ابد در دنیا و آخرت بشریت را اداره می کند تا به بهشت موعود و کمال مطلق برساند. پس قرآن کلام خداوند متعال است که بر پیغمبر اکرم(ص) نازل شده و نظر به این که پیغمبر اسلام و جانشینان او انسان های کامل هستند و هم چون آینۀ قدنما می توانند در برابر خدا بایستند و علم کامل او را که نامتناهی است به زبان خداوند متعال، که آن هم یک زبان و بیان کامل است تحویل بگیرند و بشریت را اداره کنند، کتاب کامل و علم کامل است. به همین مناسبت کتاب های محدود پیش از ظهور اسلام و بعد از ظهور اسلام به امر خداوند متعال منسوخ شده، و به دلیل این که از ابتدا ناقص بوده و بعد خیانکاران به آن کتاب ها دست برده و حقایق آن را حذف نموده و خرافات به جای آن نوشته اند از اعتبار ساقط است. آنچه کامل است در قرآن ثبت شده و آنچه ناقص است حذف شده است. پس قرآن کتابیست نا محدود و ابدی. مطابق علم خداست و خدا هم حافظ قرآن است و کتاب های گذشته دستخوش هوی و هوس مردم واقع شده و از اعتبار ساقط شده است.

**14- تناسب ظرف و مظروف:**

با این حساب کتاب هایی که بر پیغمبران گذشته نازل شده برابر استعداد آنها نازل شده است. انسانها در استعداد خود و در لیاقت خود مانند ظرف هایی هستند که به وسیلۀ آنها از نهر و دریا آب بر می دارند. ظرف ها نسبت به یکدیگر متفاوت است. یکی سطلی را پُر از آب می کند و آن دیگری بشکه ای و دیگران کوزه های کوچک و بزرگ. ظرف های بزرگ برابر خودشان آب بر می دارند، گرچه آب اقیانوس نزدیک به نامتناهی و نامحدود است ولیکن ظرف های کوچک از مقدار ظرفیت خودشان بیشتر تمی توانند آب بردارند. کسی که می خواهد آب دریا را تحویل بگیرد ظرفی برابر دریا لازم دارد. انسان ها مانند ظرف هایی هستند که در برابر اقیانوس علم خدا قرار گرفته، هر کدام برابر استعداد خود از این دانشگاه الهی بهره می برند.

*1- دانشگاه های بشری و علوم طبیعی:* مثلاً طبیعت که یکی از کتاب های خداوند متعال است تا امروز میلیون ها مهندس و دکتر و گیاه شناس و دارو شناس و خاک شناس و آب شناس روی آن کار کرده اند و هر کدام کتابی در خور فهم و استعداد خود نوشته اند. اینهمه کتاب های زمین شناسی و آب و هوا شناسی و خاک شناسی به وجود آمده، هیچکدام نمی توانند ادعا کنند کتاب طبیعت را آنطور که هست شناخته و نوشته اند. دانشگاه طب و طبابت که تقریباً شش هزار سال سابقه دارد، یعنی از زمانی که طبیبی پیدا شده و مرضی را شناخته و به دنبال داروی آن مرض حرکت کرده، گیاهان داروئی را شناخته و مرض را معالجه کرده است و آن مرض و دارو و کیفیت معالجه را در کتاب خود نوشته و مکتب طبابت را پایه گذاری کرده تا زمان ما، که کارهای عجیب طبی انجام می دهند؛ اعضاء بدن انسان را پیوند می زنند، چشم انسان مُرده را در حلقۀ چشم انسان زندۀ نابینا پیوند می زنند و نابینا را بینا می کنند، حدود شش هزار سال طول کشیده است و تا امروز گفته اند هشتاد هزار نوع دوا و دارو هم برای معالجه درست کرده اند. اما باز هم دکترها عقیده دارند که ما فقط قطره ای از دریای طبابت و معالجه را شناختیم و زمانی طب و طبابت کامل می شود که پزشکان مانند خدا از آب و خاک انسان بسازند و یا انسان مُرده را دو مرتبه به زندگی بر گردانند. آنها اعتراف دارند که فاصلۀ آنها با کتاب طبیعت زیاد است. خداوند متعال هم به انسان ها می فرماید: *شما برابر عقل و* *استعداد خود هر چه بیشتر تلاش کنید تا حقایق طبیعت را کشف کنید کمتر می فهمید و می دانید*.[[3]](#footnote-4)

*3- دانشگاه الاهی و دانشجویان آن:* کسانی می توانند درست طبیعت و خلقت را چنانچه خدا می داند بدانند که شاگرد خدا باشند و خداوند کیفیت خلقت و طبیعت را به آنها بیآموزد. در میان افراد بشر شاگردان مکتب خدا که مستقیماً با خدا ربطه دارند و از خدا علم و دانش می آموزند، پیغمبران و پیروان راستین آنها هستند. دانشگاهی که پیغمبر(ص)را می پروراند یا امام و نایب امام می پروراند دانشگاهی است که استاد آن خداوند متعال است. شاگردان خداوند متعال از طریق رابطه با خدا به صورت نماز و روزه یا دعا و خواهش و تقاضا از خدا درس می گیرند و خداوند علم و حکمت خود را به آنها می آموزد و هر یک از پیغمبران و امامان و نایب آنها برابر استعداد خودشان در دین خدا تکامل پیدا می کنند و خیلی زیاد طول نمی کشد تا انسانهای کاملی پیدا شوند و علم کامل خدا را از خدا فرا گیرند. آن انسان های کامل از ابتدای خلقت آدم تا امروز چهارده نفر هستند که خداوند در سورۀ «نور و آیۀ نور» آنها را در علم و حکمت و قدرت، نمونۀ خود شناخته و فرموده هرکس می خواهد خدا را بشناسد که علم و قدرتش و خلاقیت و تدبیر وسیاستش و سایر صفات و کمالاتش چه اندازه و چه قدر است به این چهارده نفر که نمونه های کامل خدا شناسی هستند و در مکتب خدا فارغ التحصیل شده اند مراجعه کنند. در هر صورت انسان ها بیشتر و زیادتر از استعداد خود نمی توانند علم خدا را فرا گیرند. بعضی ها به قسمتی کوچک یا بزرگ از طبیعت شناسی یا خدا شناسی می رسند همانجا متوقف می شوند اما پیشرفت و پس رفت در مسیر تکامل و ترقی ادامه دارد تا روزی که انسان ها به کمال مطلق برسند. خدای تعالی در قرآن سورۀ معارج می فرماید: *فرشتگان همراه روح تکامل* *پذیری انسان در مدت پنجاه هزار سال به سوی خدا عروج می کنند*. دورۀ تکامل انسان ها را که تمامی زن ها در علم و دانش و عصمت و طهارت نمونۀ حضرت زهرا (س) باشند و تمامی مردها در علم و دانش نمونۀ امامان، این مکتب تکامل را که پنجاه هزار سال طول دارد تعریف می کند می فرماید: **َتعرُجُ الملائکةُ والرّوحُ اِلَیه فی یومٍ کان مِقدارُهُ خَمسینَ اَلف سَنَه** [[4]](#footnote-5)روح انسانها به همراه فرشتگان در مدتی که برابر پنجاه هزار سال است به سوی خدا عروج می کند و علم الهی را فرا می گیرد و در اوج قدرت و حکمت قرار می گیرند. پس دین خدا هم مانند همین کلاس های درسی که آدم ها ساخته اند مراتبی می باشد که لازم ا ست کلاس های اول و کتاب های اول را بخوانند و برای کلاس و کتاب دوم آماده شوند و کتاب دوم را پیش از کتاب سوم، الی آخر؛ مانند پله های نردبان که تا پلۀ اول را پشت سر نگذاری به پلۀ دوم نمی رسی. در این میان انسان هایی که به کلاس آخر رسیده اند چهارده معصوم(ع) هستند که در دنیا علم و دین کامل خداوند و کتاب کامل خداوند را در اختیار مردم گذاشته و مردم را تشویق کرده اند که بخوانند و بدانند. هیچ عملی پُر ثواب تر از ساعتی نیست که آموزگار درس می دهد و شاگرد درس می خواند. امام هشتم (ع) می فرماید: *یک ساعت درس خواندن یا فکر کردن برای فهمیدن بهتر از هفتاد* *هشتاد سال عبادت است که در آن درس و دانش نباشند، گرچه عبادت و نماز و روزه زیاد باشد*. جای دیگر فرموده اند: *برتری دانا بر نادان مانند برتری خورشید با ستارگان است*. و باز فرموده اند: *نادان ها و بی سوادها شب تاریک* *جامعۀ بشریت هستند و دانایان روز روشن. شب تاریک همه چیز را در خود پنهان می دارد و انسان را از تلاش و* *جستجو باز می دارد ولی روز روشن همه چیز را در بیابان و صحرا به شما نشان می دهد*.[[5]](#footnote-6)

هیچ عملی در دین اسلام به رهبری امامان معصوم با خواندن و دانستن برابری نمی کند. اینهمه کتاب ها و دعاها و سخنرانی ها از علماء و ائمۀ اطهار(ع)در اختیار مردم است برای این که همه بدانند و بفهمند و بر پایۀ فهم و استعداد آنها، موجبات ظهور امام زمان (عج) و پیدایش زندگی بهشتی فراهم گردد. تنها چیزی که مردم را از حکومت خدا و ائمه(ع) محروم کرده و آنها را گرفتار اینهمه مصیبت ها و مرگ و مرض ها قتل و کشتارها نموده جهل مردم است که همه بایستی با دیو جهل مبارزه کنند و درهای علم و دانش را روی خود باز کنند.

**15- علم اساس موفقیت انسان:**

اساسا موفقیت انسان ها در دنیا و آخرت از تولد تا ابد مولود علم است. هرچه دانایی بیشتر باشد توانایی زیادتر، و هرچه توانایی بیشتر، ثروت و نعمت و لذّت بیشتری در اختیار انسان قرار می گیرد. تمامی موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات در یک قالب مخصوصی روی غریزه و اقتضای گوشت و خون فعالیت می کنند و لذّت مختصری در اختیار دارند اما مجهز به علم و دانش نیستند بلکه بر اساس اقتضای گوشت و خون حرکت می کنند. وقتی که مزاج آنها یا طبیعت آنها می خشکد یا رطوبتش کم می شود وادار می شوند آب بیآشامند تا کمی رطوبت را جبران کنند یا مواد غذائی آنها مستهلک می شود و هضم می گردد احساس کمبود غذا می کنند. طبیعت آنها، آنها را به طرف آب و غذا می برد. آب و غذا می خورند و نمی فهمند که این آب است و آن غذا. ولیکن انسان فقط بر اساس فهم خود موفقیت پیدا می کند. باید بفهمد که این آب است و آن غذا و بعد تشنگی خود را بر طرف نماید. بچۀ حیوان به محض تولد دنبال پستان مادر می دود تا بمکد ولی بچۀ انسان از مسیر یاد گیری می مکد. مادر پستان خود را به دهانش می گذارد و به او می آموزد که بمکد. به همین کیفیت در آینده ها انسان ها فقط از مسیر دانایی توانایی پیدا می کنند و در کارهای خود موفق می شوند. شاعر ما فردوسی می گوید: *توانا بود هر که دانا بود*.

1*- حواس پنجگانه راه دانستن و لذت از طبیعت:* خداوند متعال هم برای اینکه انسان را به سه نوع ثروت و قدرت نا متناهی برساند کتابی در اختیار انسان گذاشته که آن کتاب اقسام سه گانۀ ثروت را به او معرفی کرده و او را تشویق می کند تا خود را به این سه قسم ثروت برساند. اگر خود را به اقسام سه گانۀ ثروت نرساند فقیر به حساب می آید و دائم رنج می برد که چرا نادارم. آن اقسام سه گانۀ ثروت عبارت است از لذت های طبیعی و آنچه خداوند در عالم طبیعت آفریده است. لذّت ها و نعمت هائی که از طریق حواس پنجگانه قابل استفاده است: ذائقۀ انسان لذّت غذاها را می چشد از هر غذایی لذت مخصوص درک می کند. باصرۀ انسان مناظر زیبا را درک می کند و از هر منظرۀ زیبایی مانند منظرۀ گل ها و باغ ها و انسان ها لذّت می برد. هم چنین شنوایی و سامعۀ او از صداهای زیبا، سخنرانی های خوب، فصاحت، بلاغت و خوب حرف زدن و زیبا خواندن لذّت می برد. شامّۀ انسان از عطرها و بوهای خوش، بوی گل و عطرهای دیگر لذّت می برد. لامسۀ او از نرمی ها و گرمی ها و درشتی ها لذّت می برد و این اقسام پنجگانۀ لذّت از مسیر طبیعت قابل گسترش است.

*2- لذات سه گانه در دنیا مشتی نمونۀ خروار است:* خداوند از هر نوع نعمت و لذّت یک نمونۀ کوچک در این زندگی دنیا به ما داده و ما را به آنچه در انبار دارد هدایت می کند. می گویند مُشت نمونۀ خروار است، یعنی همین یک مُشت گندم و برنج شما را به انباری می کشاند که میلیونها تن مواد غذایی در آنجا ذخیره است. انبار تمام نعمت های طبیعی و مادی، ذات مقدّس خداوند متعال است. خداوند از طریق شنوایی بی نهایت لذّت می رساند و از طریق بینایی بی نهایت از مظاهر زیبای بهشت و فرشتگان شما را بهره می کند و از طریق چشیدن بی نهایت لذت مزه ها و از طریق محبت و لامسه، بی نهایت لذّت ارتباط انسان ها و همسران با یکدیگر. این اقسام پنجگانه از عدد تا بی نهایت لذّت های طبیعی است که بدن ما و ذائقۀ ما از آنها لذّت می برد. شیرینی ها و مزّه های دیگر مال بدن است. زیبائی ها و شنیدنی های خوب و عطرهای خوب مخصوص بدن است.

نوع دوم لذّت و نعمتی که در اختیار ما انسان ها قرارمی گیرد لذّت روحی و نعمت های معنوی خداوند متعال است. عشق و علاقۀ انسان ها به یکدیگر، محبت آنها و محبت هر انسانی به شما و شما با او بزرگترین ثروتی است که از مسیر علم و دانش به شما می رسد. رابطۀ انسانها با یکدیگر، دوستی و محبت آنها بزرگترین نعمت و لذّت فوق العاده است که در غذاها و آب ها و شربت های دیگر قابل ظهور نیست. خداوند نمونه ای از این لذّت ها در اختیار انسان می گذارد تا تشویق شوند، دنبال ارقام کامل آن بروند. لذّت محبت مادر به فرزند و لذّت محبت فرزندان به پدر و مادر، خواهر و برادر به یکدیگر، دوستی انسانها با هم، بزرگترین نعمتی است که خدا برای انسان آفریده است. شما در حالی که میلیونها تومان ثروت دارید اگر ثروت خود را به بیابان و صحرا بکشید همه چیز دارید به جز انسانی که با او انس و تماس داشته باشید. زندگی شما تا صفر و زیر صفر تنزل پیدا می کند. غذاها و لباس های خوب و باغ و بوستان و میوه ها و همه چیز به جز انسان. نه پدر و نه برادر و خواهری نه دوست و رفیقی، همه جا صحرا و دریا و کوه و باد و برف و باران و ستاره و حیوانات، همه چیز مال شماست به جز انسان. احساس می کنید زندگی چقدر برای شما وحشت آور است. ترس و وحشت شما را احاطه می کند مثل این که جنگل و حیوانات و همه چیز دشمن شما هستند. مجبور می شوید در گوشه ای خود را از همه چیز پنهان کنید. پس رابطۀ انسان ها با هم بزرگترین نعمت است. خداوند برای معرفی این نعمت بزرگ مرگ را مقدّر فرموده تا انسان ها به فراق انسان مبتلا شوند و قدر یکدیگر را بدانند. زن به فراق شوهر و شوهر به فراق زن، مادر به فراق فرزندان و فرزندان به فراق پدر و مادر. حکمت مرگ همین است که دوستان به فراق یکدیگر مبتلا شوند که وقتی دو مرتبه زنده شوند و داخل زندگی بهشتی شوند قدر یکدیگر را بدانند. بزرگترین لذّت بهشتی ها دیدار و ملاقات با یکدیگراست. هر کسی کنار سفرۀ بهشتی می نشیند در صورتی لذّت کامل می برد که هزاران انسان کنارسفره، میهمان او باشند و او از منظرۀ دوستان بهره مند شود. پس نعمت بزرگ دوم که بدون آن لذّت های مادی و غذایی ارزش خود را از دست می دهد لذّت ملاقات و هم نشینی با انسان های همنوع است. شهر آباد منهای انسان بیابان است. بیابان به اضافۀ انسان شهر است. به این مناسبت خدا انسان را متمدن و اجتماعی خلق کرده، او را طوری ساخته که زندگی اش به اضافۀ انسان و دوستان کامل میگردد و منهای آنها به صفر و زیر صفرتنزل پیدا می کند. از این جهت دین مقدّس اسلام این همه برنامه های خدماتی برای انسان ها ترتیب داده است. زن ها چقدر موظف به خدمت به شوهر و فرزندان هستند. شوهر و فرزندان موظف به خدمت مادر. نُه دهم مقرارت و قوانین اسلامی مربوط به خدمات است. همه کس مأمورند به یکدیگر خدمت کنند. دستورات فراوان برای همسایه داری که همسایگان چطور در خدمت یکدیگر باشند. بهتر و بالاتر از همه خدمت به پدر و مادر و فرزندان یا برادر و خواهر، اینهمه خدمات مالی که به ثروتمندان دستور داده شده، همه و همه برای ایجاد الفت و محبت است. مبلغی که شما به انسانی خدمت می کنید و در نتیجه مالک محبت او می شوید ناچیز است ولی آن انسانی که از شما بهره مند شده و محبت به شما پیدا کرده هر وقت شما را می بیند خوشحال می شود و شما او را می بینید خوشحال می شوید. این لذّت خیلی بیشتر ارزش دارد از مال و ثروتی که در این راه انفاق کرده اید. برنامۀ خدماتی انسان ها به یکدیگر از دعا و سلام و ملاقات با چهرۀ باز و خدمات مالی و بالاتر خدمات جانی که با صرف مال و ثروت جان کسی را از مهلکه نجات می دهید و آنها نیز متقابلاً با فداکاری جان شما را نجات می دهند، تمامی این خدمات محبت آور است، بین انسانها محبت ایجاد می کند و این محبت سرمایۀ تمدن بهشتی می باشد. در زندگی بهشتی میلیونها میلیارد انسان از زن و مرد با یکدیگر زندگی می کنند هیچ حدّ و حدود و در و دیواری بین آنها نیست. نه قفل و کلیدی که در منزل را ببندند یا کیسه و جیبی که پولشان را پنهان کنند. همه مانند برادر و خواهر کنار سفرۀ پدر واقعی خود که خداوند متعال است نشسته اند. لذّتی که از منظرۀ یکدیگر و دیدار هم می برند فوق همۀ لذّت هاست. لذا گفته اند بزرگترین فقر، محرومیت از اُنس و آشنایی با انسان است. آن انسانی فقیر است که دوست مهربانی ندارد، از دوستی پدر و مادر و برادر و خواهر محروم است. و بزرگترین رقم ثروت و دارایی، دوستی و آشنایی با انسان هاست که هزاران نفر شما را دوست دارند و از دیدار شما لذّت می برند و شما هم آنها را دوست دارید و لذّت می برید. این هم ثروت و لذّتی است نامتناهی.

*3- رقم سوم ثروت و لذّت انسان، علم و معرفتِ آشنایی با خداوند متعال است.* انسان احساس می کند خدا او را دوست دارد و او هم خداوند را دوست دارد. دوستی خدا برابر وجود خدا لذّت دارد. خدا که شما را دوست دارد همه چیز مال شماست و اگر خدا شما را دوست نداشته باشد و دشمن شما باشد همه چیز از اختیار شما خارج می شود. این ثروت از طریق علم و معرفت به شما می رسد. یعنی عقل و شعور شما آن چنان بالا و والا باشد که خدا را از پدر و مادر خود بهتر می شناسید و با او رابطه دارید. خداوند وقتی در قرآن نعمت ها و لذّت های بزرگ را می شمارد می گوید: *رضوان الله الاکبر*. لطف و محبت خدا به شما و محبت شما به خداوند متعال بزرگ ترین ثروت و نعمت است آن چنان درهای لذّت و محبت را به روی شما باز می کند که میلیونها سال عمر شما به صورت یک ساعت بر شما می گذرد و باز درفراق خدا و نعمت های خدا یک ساعت عمر شما برابر هزارها سال بر شما می گذرد زیرا در آن میلیونها سال غرق لذّت بوده اید و زمان را احساس نکرده اید و در آن یک ساعت فراق از لذّت و نعمت انس با خدا برابر هر ثانیه و دقیقه سالی بر شما گذشته است. اینها نعمت های سه گانه ای است که از مسیر علم و معرفت به شما می رسد. هر چه علم و معرفت بالا می رود ثروت ها و نعمت های بیشتردر اختیار شما قرار می گیرد و هرچه علم و معرفت پائین برود ثروت و نعمت کمتر در اختیار شما قرار می گیرد. لذا خداوند از طریق تعلیم آیات قرآن کلیدهای ثروت و نعمت را در اختیار شما قرار می دهد که با آن کلیدها فضای نامتناهی عالم خلقت به صورت خانۀ مسکونی برابر شما جلوه کند که در این رابطه می فرماید: *و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الّا هو*.[[6]](#footnote-7) کلید های ثروت و نعمت خدا که علم است از مسیر اطاعت و تعلیم در اختیار شما قرار می گیرد. هر علمی و هر آیه ای از آیات قرآن، کلید یک ثروت نامتناهی است که با آن کلید درهای زمین و آسمان به روی شما باز می شود. این ثروت های سه گانه فقط از مسیر قرآن و اطاعت خدا دراختیار انسان قرارمی گیرد. اگر از لطف خدا و علم قرآن محروم شدید از تمامی نعمت ها و لذّت ها دردنیا و آخرت محروم می شوید. :

**16- نعمت های بهشت تکرار است یا حرکت در بی نهایت**؟

بعضی بر و عده هایی که خدا داده ایراد می گیرند که بهشت هم خسته کننده است، حوصلۀ افراد بهشتی در زندگی یک نواختی به سر می آید و ناراحت می شوند. انسان طوری ساخته شده که لازم است همۀ وقت زندگی او تنوع و تجدد باشد. نعمت ها تازه تازه، یکی از دیگری بهتر، باغ ها و ثروت ها، ملاقات ها و علم و دانش های تازه تازه، یکی از دیگری بهتر. زندگی وقتی برای انسان محبوبیت پیدا می کند که در تنوع و تجدد باشد. اهل بهشت که یکنواخت در باغ های بهشتی به گردش و تفریح مشغول هستند و هر روز این گردش و تفریح برای آنها تکرار می شود، از این زندگی تکراری خسته می شوند و عاقبت چنان احساس می کنند که بهشت هم برای آنها یک حبس خانه است و در یک باغی یا بیابان و جنگلی محبوس هستند. گاهی در دنیا مشاهده شده است که یک ثروتمند از زندگی تکراری خود که دائم می خورد و می خوابد خسته شده و خستگی او به جایی رسیده که خود کشی کرده و در نامه ای دلیل خود کشی خود را می نویسد که من از این زندگی تکراری خسته شده ام. صبح صبحانه و ظهر و شب شام و نهار و فردا باز تکرار همین مسئله، نه یک سال و دو سال. انسان با یک زندگی تازه ای روبه رو نمی شود که لذّت تازه ای نصیب او شود. پس این زندگی تکراری هم در بهشت یا جای دیگر خسته کننده است؟1

1*- بهشت غیر قابل مقایسه با دنیا است*: ولیکن آنها زندگی آخرت را به زندگی دنیا قیاس می کنند، خیال می کنند باغ های آخرت مانند باغ های دنیا است و یا خورد و خواب آخرت مانند خورد و خواب دنیا، هر کسی باغ مخصوصی دارد که در باغ خود می خوابد و می خرامد و از این طرف به آن طرف می رود و بر می گردد. آنها زندگی آخرت را مثل زندگی دنیا می دانند و خیال می کنند بهشتی ها هم از تکرار زندگی و خورد و خواب خسته می شوند، اگر بتوانند دست به خود کشی می زنند. ولیکن اولاً خبر ندارند که انسان های آخرتی در زندگی آخرت دائم در تنوع و تکامل زندگی هستند. همه وقت زندگی فردای آنها بهتر و بالاتر از زندگی امروز است و زندگی سال دیگر آنها از زندگی سال موجود بهتر و عالی تر، زیرا نعمت های خدا از ازل تا به ابد در تجدد و تنوع است و هرگز متوقف نمی شود. تنوع زندگی آخرت و انواع لذّت های بهتر و بهتری که خداوند در اختیار انسان می گذارد از نوع حرکت در بی نهایت است، یا از قبیل مقایسۀ عدد با بی نهایت و حرکت در بی نهایت، نه توقف می پذیرد و نه هم به آخر می رسد. بی نهایت یعنی زمان بدون آخر و یا مکان بدون آخر. زمان و مکان محدود عاقبت تمام می شود گرچه میلیون و میلیارد باشد اما زمان و مکان نامحدود هرگز تمام نمی شود زیرا آخر ندارد که زندگی شما به بن بست برسد و تمام شود. همان کلمه ای است که خداوند در تعریف آخرت فرموده: *خالدین فیها ابداً*.

*2- خواسته های انسان و سازندگی خدا:* محدودیت انسان ها در خلقت خود و در خواسته و خواهش خود نامتناهی هستند. زندگی محدود متناسب با فکر و دانش انسان نیست. اگر یک چهار دیواری میلیاردها کیلومترضربدر میلیارد بسازند و به انسان بگویند این مملکت وسیع مال تو باشد باز او احساس می کند در جائی محدود محبوس است. انسان که در علم و دانش نا متناهی است زمان و مکان نا متناهی هم لازم دارد. زمان نامتناهی بدون آخر و مکان نا متناهی بدون آخر و ارقام نامتناهی بدون آخر، هم چنین تنوع و تجدد نامتناهی بدون آخر. آن زندگی که خدا می سازد هم قد خدا و هم قد انسان است. خدا و انسان هر دو در خواسته و خواهش و در مسیر حرکت نا متناهی هستند. خداوند از تمام ارقام نعمت و لذّت به کیفیت نا متناهی در اختیار انسان ها گذاشته است. هر روز وضعیت تازه تر و بهتری پیدا می کنند و باز فردا وضع بهتر و تازه تر، همینطور این تنوع و تجدد تا ابد ادامه دارد. بر اساس زندگی های تازه تر و نعمت های بهتر و بهتری که در اختیار آنها قرار می گیرد شوق و ذوق تازه و بهتر پیدا می کنند چنان است که خداوند می فرماید هرگز احساس خستگی نمی کنند زیرا هر روز وضعیت بهتر و تازه تری پیدا می کنند و این وضعیت تازه تر از نوع حرکت در بی نهایت است یا از نوع اعداد قابل شماره در برابر بی نهایت غیر قابل شماره. پس چنانند که خداوند می فرماید هرگز خستگی و ناراحتی در وجود آنها پیدا نمی شود[[7]](#footnote-8) . ائمه (ع) درتعریف بهشت می فرمایند اگر تمامی متخصصین زندگی شناس و زیبا شناس شروع به تعریف زندگی بهشتی و هرچه بهتر و بیشتر تعریف کنند باز هم حق مطلب را نمی توانند ادا کنند. زندگی زیبای بهشتی نمونۀ خدای بهشت است، همانطور که خداوند در قدرت و ثروت و ایجاد لذّت و نعمت نا متناهی است ارقام ثروت و نعمت هم که به دست خدا خلق می شود نا متناهی است. پس درست نیست که انسان ها وعده های خدا را با فکر ناقص خود اندازه گیری کنند و نعمت های آخرت را با نعمت های دنیا قیاس کنند و خیال کنند آن زندگی هم خسته کننده است و انسان را خسته می کند. این زندگی بهشتی است که هیچ کس نمی تواند کمیت و کیفیت آن را به عقل خود اندازه گیری کند و چنانکه هست تعریف نماید.

*3- آیات قرآن و فرمایشات ائمه (ع) راه شناخت آخرت:* برای شناختن ارقام نعمت و لذّت که خداوند در آخرت آفریده بهتر این است که به آیات قرآن مراجعه کنیم که چگونه بهشت را تعریف می کند و به جملات دعا و نیایش که از امامان معصوم(ع) به ما رسیده است توجه کنیم. دعاهای وارده مانند دعای جوشن کبیر و دعای سحر و دعای افتتاح و شعبانیه و امثال آنها که بسیار در اختیار ما قرار گرفته همه و همه تعریف زندگی بهشتی و ارقام ثروتی است که خداوند به انسان ها وعده داده است و همین دعاها و آیات قرآن بزرگترین معجزۀ خداوند و معجزۀ ائمه(ع) است. دانشمندی در عالم نیست که مانند آنها بداند و بگوید و هرچیزی را که هست تعریف کند. بحث های دیگر ما در تعریف قرآن و دعاهای وارده از ائمه اطهار (ع) است که بدانیم چگونه این آثار معجزه است که مثل و مانند آنها از دست انسان های عادی و معمولی قابل ظهور نیست.

**17- معجزه چیست؟**

بعضی صنایع در عالم از نوع معجزات است. صنعتی است که انسان ها به ماهیت وحقیقت آن آشنایی ندارند. نمی دانند این انسان یا حیوان یا درخت و کوه و دریا چگونه ساخته شده، مواد اولیۀ آن چه بوده و چگونه به وجود آمده است.

*1- آنچه می دانیم و آنچه نمی دانیم*: انسان ها به آنچه خود می سازند آگاهی دارند، می دانند این پارچه ها پشم و پنبه بوده، این ساختمان ها خاک و آب و سنگ بوده، یا این درخت و زراعت ها در ابتدا آب و خاک بوده، ولیکن به اصول اولیۀ آن و کیفیّت ترکیب آن اصول اولیه با یکدیگر آشنایی ندارند. کسی نمی داند آب ها چه جور ساخته شده یا هوا و خاک ها. پارچه ای را که خود بافته اند می شناسند، کیفیت ساخت آن را می دانند اما نمی دانند پشم و پنبه که از دل خاک و آب در آمده چه جور ساخته شده. از همین آب و خاک ساده که آن را از نظرشکل و قیافه می دانیم و می شناسیم میلیاردها نوع صنایع مختلف از قبیل حشرات و حیوانات و نباتات به وجود آمده که ما نمی دانیم چگونه و چطور ساخته شده است. هر چیزی را که از ساخت و ساز آن بی خبریم و کیفیت ساخت و ساز آن را نمی دانیم صنعت خداوند متعال است و هر چیزی را که از ساخت و ساز آن خبر داریم و می دانیم چه بوده و چگونه ساخته شده صنعت انسان است. صنایع الهی را معجزه می نامند. معجزه از کلمۀ عجز و ناتوانی، یعنی انسان عاجز است و نمی تواند خاک بسازد، آب و هوا بسازد، نور و حرارت بسازد، گرچه از آنچه خدا ساخته می تواند استفاده کند.

2*- صنایع تکوینی و تربیتی:* خدا و انسان ها در دو جا ساخت و ساز دارند، یکی در خلقت و آفرینندگی و دیگر در رشد و تربیت. آنچه در عالم و زمین و آسمان می بینیم، خاک و آب و هوا و نور و حرارت و زمین و آسمان و شب تاریک و روز روشن و از این قبیل، موجوداتی که همه با هم عالم وجود را تشکیل می دهد، ساخت و ساز عالم خلقت است که آن را صنایع تکوینی می نامند. تکوین یعنی سازندگی، قدرت سازندگی خداوند متعال.

مرحلۀ دیگر ساخت و ساز تربیتی است، که خداوند خود را در این قسمت مربّی می داند، می فرماید: *الحمد لله رب العالمین*. ستایش مخصوص خدائیست که پرورش دهندۀ عوالم وجود و پرورش دهندۀ انسان هایی هست که در این عوالم زندگی می کنند. پرورش جهان و انسان به این کیفیت است که هر چیزی از حالت ابتدائی خود که مانند بذری و نطفه ای بسیار کوچک و حقیر است حرکت تکاملی پیدا می کند. هرروز بهتر و بیشتر رشد می کند، قد می کشد بالا و بالاتر می رود و بر اساس رشد خود ارزش بیشتر و زیادتری پیدا می کند.

*3- رشد کمی و کیفی*: هر موجودی در آفرینش رشد کمّی و کیفی دارد. کمیّت و کیفیّت در سازندگی و آفرینندگی ملازم یکدیگر هستند. کمیّت بدون کیفیّت قابل ظهور نیست، کیفیّت هم بدون کمیّت قابل نمایش نیست. مثلاً یک بوتۀگُل و گیاه را در نظر بگیرید، هیکل این گیاه که مثلاً چند کیلو گرم وزن دارد، طول و عرضش چقدر است این شکل ظاهری که طول و عرض باشد و هیکل جسمانی است را کمیّت می نامند. کیفیت ها با حساب کیلو گرم و متر و متراژ اندازه گیری می شود. همچنین بوتۀ گیاه کیفیت دارد که بر پایۀ کیفیت خود ارزش پیدا می کند و انسان ها آن را بر این اساس خریداری می کنند. رنگ گُلها و لطافت و زیبایی و مزه و نیرو و انرژی و از این قبیل خصوصیاتی که قابل شمارش نیست را کیفیّت می نامند. یک جنسی مثل فرش و قالی در خرید و فروش، بیشتر به کیفیّت آن اهمیت می دهند. مثلاً از نظر کمیّت سه متر در چهار متر است و می گویند دوازده متر، و از نظر کیفیّت به گُل و بوته ها و رنگ و زیبائی ها نگاه می کنند. هر چیزی زیباتر باشد ارزش آن بالاتر است. ممکن است یک جنسی از نظر کمیّت و از نظر وزن و جسمانیّت زیاد باشد مثلاً برابر یک کوه، چند میلیون تن، ولیکن از نظر کیفیّت زیبایی بسیار پائین باشد. مثلاً یک توده خاک و سنگ که روی هم ریخته شده و برابر کوهی حجمش بزرگ شده، فاقد کیفیّت است، شکل و قوارۀ درستی ندارد و همین تودۀ خاک و سنگ وقتی به دست مهندس و معمار تبدیل به یک ساختمان مدرن و مجهز می شود چندین میلیون تومان ارزش پیدا می کند. آن تودۀ خاک و سنگ هزار تومان ارزش داشت ولی اکنون که قصری مجلل و با شکوه شده چندین میلیون تومان. همینطور یک تُن پشم و پنبه برای پوشیدن و فرش کردن ارزشی ندارد اما وقتی تبدیل به پارچه و قالی و غیره می شود بر اساس کیفیّتی که دارد ارزش پیدا می کند. یک گوهر گرانبها ممکن است صد گرم وزن داشته باشد و میلیونها تومان ارزش داشته باشد و قطعه سنگی چندین تُن وزن، ولی ارزشی ندارد جز بار سنگین که انسان به دوش بکشد. پس کیفیّت ها از مسیر کمیّت ها قابل ظهور است و کمیّت ها را هم کیفیّت ها پرورش می دهد. حجم بدن هر چیزی را و قد و بالای او را و طول و عرض آن را کمیّت، و زیبایی آن و رنگ و رونق و مزۀ آن را کیفیّت می شناسیم.

صنایع طبیعی که ساخت و ساز خداوند متعال است از نظر کمیّت و جسمانیّت برای انسان ها قابل کشف است. حجم کرۀ زمین و ماه و ستاره ها و حجم کوه و دریا را می بینند و می دانند ولی از کیفیّت آن آگاهی ندارند. خداست که می داند هر کسی و هر چیزی را چگونه و چطور ساخته است. همه جا غالباً کیفیّت ها به دست خداست خداست که به آب و خاک کیفیّت می دهد به صورت گُل و گیاه می سازد و آن را جلوه می دهد و همین خداست که جرم ماه و خورشید را می سازد و به آن کیفیّت و نورانیّت می دهد ارزش آن را بالا وبالاتر می برد. تنها موجودی که در مسیر کیفیّت خیلی بالا و والا می رود و ارزش پیدا می کند و یا خدای نکرده خیلی پایین و پایین می رود وتنزل پیدا می کند، آنچنانکه با هیچ حیوان و حشره ای قابل قیاس نیست انسان است.

*4- عالم صغیر و عالم کبیر*: انسان موجودی است خیلی عجیب و عمیق. فلاسفۀ یونان که عالم خلقت را به دو قسمت تقسیم کرده بودند، می گفتند عالم کوچک و عالم بزرگ، عالم صغیر و عالم کبیر؛ می گفتند انسان عالم صغیر است. گرچه موجود کوچکی در قد و اندازه یک متر و نیم و پنجاه شصت کیلو بیشتر نیست، ولیکن ازنظر کیفیّت آنقدر بالا و والا که می توانیم او را برابر عالم خلقت بشناسیم. در نتیجه می گفتند عالم صغیر یعنی انسان، و عالم کبیر یعنی زمین و آسمان و هرچه در آنها هست. ولیکن مولا امیر المؤمنین (ع) که درست از ماهیت خلقت با خبر است انسان را عالم کبیر و موجودات دیگر را عالم صغیر دانستند. گفتند عالم بزرگ نامتناهی که از نظر کیفیّت از کلّ عوالم بهتر و بالاتر است انسان است. انسان عالم بزرگ است و جهان خلقت عالم کوچک و کوچکی و بزرگی از نظر خلقت جهان و انسان نیست. جهان گرچه خیلی بزرگ است که نمی توان شکل واقعی آن را دید و پیدا کرد و انسان در برابر جهان خلقت ذرّۀ کوچکی بیشتر نیست ولیکن از نظر کیفیّت، انسان با دو سرمایه بالاتر است. خداوند عالم خلقت را خانۀ انسان دانسته و انسان را صاحب خانه. اگر بگویند خانه بزرگتر است یا صاحبخانه، خانه بهتر است یا صاحبخانه، ماشین بهتر است یا صاحب ماشین، جواب شما چیست؟ همه جا می گویند صاحبخانه. خانه را برای انسان ساخته اند نه انسان را برای خانه، ماشین را برای انسان ساخته اند نه انسان را برای ماشین، عالم خلقت را برای انسان ساخته اند نه انسان را برای عالم خلقت. پس فرمایش مولا (ع) درست است که فرمودند انسان عالم کبیر است و عالم در وجود اوست و فرمودند گرچه از نظر بدن یک متر و دو متر طول و عرض اوست، وزنش پنجاه و شصت کیلو، و انسان در جهان زندگی می کند، اما از نظر کیفیّت جهان در وجود انسان است نه انسان در وجود جهان. یعنی خانه و زندگی شما در فکر شما قرار گرفته نه شما و فکر شما در زندگی حبس شده باشد.

مولا (ع) در اشعار خود که انسان را تعریف می کند مضمون اشعارش چنین است: ای انسان دوا و داروهایی که در طبیعت می جوئی در وجود خودت است و تمام مرض هایی که خیال می کنی از طبیعت وارد وجودت می شود آن مرض ها هم در وجود خودت است. تو هستی آن کتابی که کلّ آفرینش و آنچه در زمین و آسمان است در و جود تو نگاشته شده و ثبت گردیده و تو آن کتاب بزرگ هستی که همه چیز را توضیح می دهد و شرح می کند عالم در وجود تو جای گرفته نه تو در وجود عالم، پس تو از عالم بزرگتری:

*دائک فیک و دوائک فیک و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یضهر المضمر.*

*اتزعم انّک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر.*

انسان با دو سرمایه از کلّ عالم بالاتر است یعنی؛ انسان به سه سرمایه و عالم خلقت به یک سرمایه مجهز است. عالم خلقت حجم جسمانی دارد، جسم است فاقد روح حیات و حرکت است و هم چنین فاقد علم و دانش، ولی انسان ها علاوه بر حجم بدنی و جسمانی روح حیات و حرکت دارند که از نظر روحانیّت به تمام عالم خلقت بال و پر گشوده اند. پس با روحانیّت خود و حیات و حرکت خود از عالم خلقت بالاترند و هم چنین با علم و دانش. انسان دانایی دارد، فهم و شعور و عقل و معرفت دارد و با این سرمایۀ دانایی، توانایی پیدا می کند مالک عالم شناخته شده بر همه چیز حاکمیّت پیدا می کند. ولیکن عالم خلقت، کوه و دریا و صحرا، دانایی ندارند و از نظر اینکه دانایی ندارند توانایی ندارند. همه چیز در هر جا هست تسلیم انسان است. انسان بر کوه و دریاها مسلط است و آنها را به فرمان خود در می آورد و کوه و دریا بر انسان مسلط نیست. انسان به آسمانها پر می کشد و از ابتدا تا انتها درعالم خلقت سیر می کند ولیکن عالم خلقت به طرف انسان پر نمی کشد و نمی تواند بر انسان حاکمیّت پیدا کند. پس انسان بزرگترین موجود است که عالم بزرگ زمین و آسمان در برابر انسان کوچک است. عالم کبیر یعنی انسان، و عالم صغیر یعنی ماسوای انسان.

*5- شناخت ارزش های انسانی*: در اینجا لازم است ببینیم و بدانیم ارزش انسان در چیست و خداوند با چه سرمایه ای انسان را بالا می برد و انسان با رها کردن و ضایع نمودن چه سرمایه هایی ارزش خود را پایین می برد و خود را خوار و ذلیل می کند.

دو بحث کمیّت و کیفیّت را به خاطر داشته باشید که گرچه تا اندازه ای کمیّت وجود انسان به دست انسان است که خود را چاق و لاغر و سبک و سنگین و دارا و نادار می کند ولیکن از نظر کیفیّت، این خدای انسان است که ارزش او را با دانایی و توانایی بالا و پایین می برد تا جائی که در انتهای تکامل مانند امام و پیغمبر با خدای خود برابری می کند. گفته شد که کمیّت به معنای جسمانیّت و به معنای تن و بدن مخلوقات است. چقدر زیاد کمیّت ها و جسمانیّت ها بالا می رود؛ مانند حجم کرۀ زمین و کوه و دریا و صحرا، ولیکن از نظر کیفیّت و ارزش بسیار پایین است. شما اگر مورچه ای را با درخت بزرگی مانند چنار مقایسه کنید آن درخت بزرگ از نظر حجم بدن و جسمانیّت میلیون برابر مورچه است. مورچه حجم بسیار کوچکی دارد که برابر یک دهم گرم یا یک پنجم گرم وزن پیدا می کند ولیکن از نظر کیفیّت و ریبایی دارای فهم و شعور و ادراک است و بر کرۀ زمین تسلط پیدا می کند و دل زمین را سوراخ می کند و در دل زمین برای خود خانه و لانه می سازد. بهترین ثمرات زمین را که حبوبات و دانه های گندم و جو و میوه باشد در اختیار می گیرد و برای خود ذخیره می کند و بالاخره مورچه بر کرۀ زمین و بر درخت و گیاه حاکمیت پیدا می کند و درخت های بزرگ نمی توانند بر مورچه ها مسلط شوند. در اینجا می گوئیم گرچه کوه ها و زمین ها از نظر جسمانیت و حجم بدن میلیونها مرتبه از مورچه و حشرات دیگر بالاترند ولیکن این حشرات و حیوانات از نظر کیفیت و دانایی و توانایی از کوه و کرات و درخت های تنومند بزرگتر و بالاترند. به همین طریق هر چه کیفیت ها بالاتر باشد ارزش ها بهتر و زیادتر است تا می رسد به انسان. انسان یک چنان استعداد وسیعی دارد و یک چنان ظرفیت بزرگی که می تواند جلال و جمال خدا را در و جود خود ذخیره کند، آنچنان زیبا شناخته شود که خدا زیباست و آن چنان دانا و توانا که خداوند دانا و تواناست و در انتها با ذات مقدّس خداوند متعال برابری می کند. خداوند متعال در حدیث قدسی بنام «حدیث نافله» انسان را خطاب قرار می دهد می فرماید همیشه انسان دانشجو و دانش طلب در اثر تمرین دعاها و مستحبات دیگر ترقی و تکامل پیدا می کند. او را با تمرین دعاها و قرائت ها و فهم معانی آنها بالا و بالا می برم تا در انتها مانند من شنوا و دانا می شود. چنان به علم و قدرت مجهز می شود که آنچه را بخواهد به محض خواستن شدن است. آنچنان که می داند می تواند، و آنچنان که می تواند می داند.

*6- دلیل تدریج در صنایع خدا*: خداوند متعال دو نوع سازندگی و آفرینندگی دارد یک نوع سازندگی تدریجی در طول مدّت و زمان و نوع دیگر سازندگی انی و فوری بدون صرف زمان. سازندگی تدریجی خداوند در این زندگی ابتدایی از تولد تا مرگ برابر چشم ما جریان پیدا می کند. دانه گندم وجو و حبوبات دیگر را در مدّت 6 ماه یا یک سال می سازد. انسان و حیوان را در مدتی طولانی برابر 9 ماه و یکسال خلق می کند. همینطور سایر موجودات را به تدریج در طول مدّت خلق می کند با اینکه قدرت دارد در یک ان یا یک ثانیه خاک را تبدیل به انسان یا گیاه و میوه ها و غیره کند. مانند معجزاتی که در تاریخ به دست پیغمبران و اولیاء خدا دایر شده است؛ در یک چشم به هم زدن عصای موسی(ع) را تبدیل به اژدها کند و یا در یک چشم به هم زدن دوازده خیابان دریایی رو به روی حضرت موسی(ع) باز کند. آب ها مانند دیوار سنگی روی یکدیگر قرار می گیرد. دریا که لجن است فوری خشک و محکم می شود، قوم موسی (ع) که دوازده قبیله بوده اند هر قبیله ای از خیابان مخصوص به خود که در دریا باز شده است عبور می کنند. فرعونیان هفتصد هزار نفر لشگر که در تعقیب آنها هستند وارد خیابان های دریایی می شوند و بلا فاصله غرق می شوند. عملی است که اگر به کیفیّت ساخت و سازندگی انسان ها انجام گیرد اگر ممکن باشد شاید حدود صد سال طول بکشد که ازدریا خیابان باز کنند و آبها را این طرف و آن طرف مهار کنند که جریان پیدا نکند. این عملی که مدتی طولانی لازم دارد اگر به دست انسان ممکن باشد، در یک ان زمانی و یک ثانیه به دست خدا انجام می گیرد. معجزات صنایعی هستند که فوری و در یک چشم به هم زدن واقع می شوند. سلیمان ابن داوود به وزرای خودش می گوید اکنون که بلقیس ملکۀ یمن به دربار من می آید تا میهمان من باشد از شما وزرای خود می خواهم که تخت سلطنتی او را از یمن که حدود صد فرسخ فاصله دارد در اینجا حاضر سازید تا این ملکه قدرت الهی مرا ببیند و خیال معارضه و مبارزه با مرا نداشته باشد. وصی سلیمان بنام آصف برخیا که مجهز به قدرت اعجاز است می گوید من فوری تخت او را از یمن به اینجا که فلسطین است انتقال می دهم. تختی که شاید مثلاً یک تُن یا دو تُن وزن داشته باشد، آنهمه جواهر نشان و در داخل قصر سلطنتی ملکه. قصری که چنان دیوارها و سقف محکمی دارد. از مسیر صد فرسخ یا حدود 6 هزار کیلومتر راه، فوری از یمن به فلسطین به قصر سلطنتی سلیمان انتقال می دهد. ملکه یمن که این قدرت را مشاهده می کند فوری تسلیم سلیمان می شود می گوید : *اسلمت مع سلیمان رب* *العالمین[[8]](#footnote-9)*.

*6- آموزش، نتیجۀ تدریجی بودن صنایع خدا است*: پس آن طور که تاریخ برای ما ثبت نموده خداوند دو نوع آفرینندگی و سازندگی داشته و دارد. تدیجی در طول مدّت، و انی بنام معجزات در یک ثانیه یا کمتر از ثانیه. این سازندگی تدریجی که در زندگی دنیا جریان دارد برای تعلیم و تربیت ما انسان ها دایر شده است. خداوند انسان و حیوان را در طول مدّت 9 ماه از مواد غذایی بدن مادر می سازد تا انسان ببیند وبشناسد که چگونه آن مواد غذایی تبدیل به یک کودک زیبای پسر یا دختر شده، در اختیار پدر و مادر قرار می گیرد. یا گُل و گیاه را در مدّت طولانی یک شبانه روز یا یک ماه و 6 ماه جلو چشم انسان روی بوته ها یا درخت ها می سازد تا انسان را در جریان خلقت قرار دهد و علم و هنر خود را به او بیاموزد. صنایع اعجازی خدا نظر به اینکه فوری انجام می شود مردم نمی توانستند حقیقت آن سازندگی و معجزه را درک کنند؛ می گفتند سحرو جادو است. عصای موسی (ع)که تبدیل به اژدها می شود چقدر فاصله دارد با یک اژدها که مار بزرگی است و می تواند انسان یا حیوانی را ببلعد. اما چون در یک ان انجام می گیرد و خداوند فوری آن چوب خشک را تبدیل به اژدها می کند مردم نمی توانند حقیقت آن را درک کنند. می گویند حقیقت نداشته و سحر و جادو بوده است. ولیکن همان چوب خشک را که در تنۀ درختان می سازد یا حشره و حیوانی را که به تدریج مقابل چشم مردم در طول مدّت خلق می کند ممکن است انسان ها را در جریان کیفیّت ساخت و ساز خلایق قرار دهد و به کیفیت خلقت آشنا شوند و در نتیجه علم و دانش و ساخت و ساز و طب و طبابت به وسیلۀ انسان ها دایر شده و تا اندازه ای به اسرار خلقت آشنا شده اند. اطبّا توضیح می دهند که چگونه نطفه تبدیل به انسان و حیوان می شود و چگونه دانۀ گندم و جو بال و پر در می آورند و زمین را سبز و خرّم می کند. انسان ها به جای شاگردند و خداوند متعال به جای استاد. از طریق سازندگی های تدریجی در طول مدّت، ساخت و ساز خلایق را به انسان می آموزد و انسان را در جریان خلقت عالم و آدم قرار می دهد. مانند آموزگاری که کلمات و عبارات را تبدیل به حروف می کند و یا حروف را یک یک با یکدیگر ترکیب می نماید و از ترکیب حروف کلمات را می سازد تا به شاگردان یاد بدهد که چگونه حروف تبدیل به کلمات شده و کلمات معنا پیدا می کند. خداوند متعال به همین کیفیّت ذرّه ذرّه مواد خاکی و آبی را که مانند حروف است به یکدیگر ارتباط می دهد، با یکدیگر ترکیب می کند، خلایق را که مانند کلماتند می سازد و به نمایش می گذارد.

ولیکن در زندگی آخرت و حکومت امام زمان (عج)که انسان ها دورۀ دنیایی را که الفبایی هست دیده اند و کیفیّت ترکیب مواد عالم را به صورت انسان و حیوان مشاهده کرده اند و کلاس اول کودکستان یا بالاتر را دیده اند همه چیز فوری و انی برای آنها ساخته می شود. آخرت مثل دنیا نیست که درختی بکارند و چند ماه کمتر و زیادتر پای درخت بنشینند تا سیب و گلابی برای آنها ساخته شود. در آخرت آنچه می خواهند فوری در اختیارشان قرار می گیرد. خواستن همان و شدن برابر خواستن. اگر در بیابان لخت و عور کویر بنشینند و از خدا بخواهند که آن بیابان تبدیل به باغی بسیار زیبا و پُر از گُل و میوه شود به محض خواستن شدن است.

**18- شناخت قدرت ارادۀ خدا در خلقت و تربیت**

بعضی خیال می کنند ساخت و ساز فوری و انی محال است و همانطور که ما انسان ها اسیر عوامل طبیعت هستیم، مدتی لازم است به انتظار بنشینیم تا انسانی یا حیوانی و گیاهی برای ما ساخته شود خیال می کنیم خداوند متعال هم مانند ما اسیر طبیعت است که اگر بخواهد کوه و کره ای یا آب و خاک و دریا و صحرائی بسازد مدتی طول می کشد. یا به عقیدۀ خود می گویند طبیعت خودش خودش را می سازد نه اینکه خدا بسازد. معرفتشان به خداوند متعال بسیار ناقص است که خدا را اسیر طبیعت می دانند. خدا حاکم بر طبیعت است. به همین دلیل در تاریخ انبیاء و اولیاء معجزات را به وجود آورده، مردۀ خاک شده را فوری زنده کرده و صنایع دیگر مانند باز نمودن خیابان دریایی و تبدیل عصا به اژدها و غیر ذالک. پس این ساخت و ساز تدریجی به این منظور است که ما انسان ها در جریان خلقت وارد شویم و کیفیّت ساختن و آفریدن را از خداوند متعال بیاموزیم و زمانی که زندگی آخرتی برای ما دایر می شود و بر اساس علم و معرفت و ایمان و تقوی سر سفرۀ کرم خدا حاضر شویم بدون رنج و زحمت آنچه می خواهیم برای ما می سازد و یا آن ساخت و ساز انی را به ما می آموزد و در اختیار انسان قرار می دهد. لذا گفته اند در زندگی آخرت رقم رنج وزحمت انسان های بهشتی صفر است. کوچکترین زحمتی را برای ساخت و سازندگی متحمّل نمی شوند و رقم موفقیت و بهره برداری و نتیجه گیری بی نهایت است. در این رابطه لازم است کیفیّت تعلیم و تربیت الهی را در نظر بگیریم که چگونه و چطور ما انسان ها را در مسیر تعلیم و تربیت بالا و بالامی برد تا عاقبت مجهز به اسماء خدا می شویم و علم و هنر خدا را از خدا فرا می گیریم .

*1- خلقت خداوند متعال:* خداوند متعال دو نوع سازندگی در دنیا و آخرت دارد. یکی از آن دو نوع را «خلقت» می نامند و نوع دوم را «تربیت» می گویند. خلقت این است که خداوند این همه خلایق و عجایب در زندگی ما ساخته بدون اینکه ما خبر داشته باشیم و یا ذرّه ای در کار سازندگی خدا مداخله داشته باشیم. ما خبر نداشتیم، پدر و مادر ما هم خبر نداشتند که خداوند ما را در رحم مادر پسر یا دختر آفریده است. یا ما خبر نداریم از این همه خلایق و عجایب که در کرۀ زمین می سازد؛ این همه میوه ها و حبوبات و دانه ها مانند گندم و برنج و چیز های دیگر. .در هر سالی میلیاردها تُن مواد غذایی برای ما انسان ها می سازد و ما از ساخت و ساز این همه ارزاق و میوه ها بی خبر هستیم و کوچکترین مداخله ای در ساخت و ساز خداوند متعال نداریم و اگر هم بعضی کارها را به ما واگذار نموده، مثل این که بذر حبوبات را یا نهال درخت ها را بکاریم و خدا آنها را به ثمر برساند، این کشت بذر و نهال مربوط به ساخت میوه و دانه و انسان و حیوان نیست، این مسئلۀ خلقت است که بدون مداخلۀ انسان واقع می شود و خدا آنچه لازم داریم گاهی تدریجی و گاهی فوری و انی برای ما می سازد.

*2- صنعت دوم، تربیت* : صنعت دیگر خدا صنعت تربیت انسان است. تنها موجودی در عالم که لایق تربیت است و در مسیر تربیت خداوند متعال قرار می گیرد همین انسان است. موجودات دیگر مانند انسان تربیت علمی و فنّی و هنری ندارد. آنها خلقتشان با تربیتشان یکسان است. درختها بدون اینکه خبر داشته باشند خدا به آنها گُل و میوه می دهد و یا حیوانات بدون اینکه خبر داشته باشند چاق و لاغر می شوند. آنها در ساخت و سازندگی خود مداخله ندارند و لیکن انسانها غیر از خلقت و آفرینندگی، که خدا آنها را خلق می کند مشمول تربیت خداوند متعال واقع می شوند. انسانها علاوه بر رشد و تربیت بدنی که چاق و لاغر و یا قوی و ضعیف می شوند رشد علمی و هنری هم دارند. عالم می شوند دانا می شوند و فهم و عقل و دانش آنها بالا می رود. مشاهده می کنیم کودکی که در ابتدای تولد از نظر علم و هنر در حدّ صفر بوده و ذرّه ای فهم و آگاهی نداشته در طول مدّت زندگی و در مسیر تعلیم و تربیت دانشمند بزرگواری شده که مانند خدا تمامی اسرار خلقت و طبیعت را می داند و می فهمد و مانند خداوند متعال صنعت و سازندگی دارد. اینهمه صنایع موجود در کرۀ زمین مانند ماشین آلات و اسباب و ابزار زندگی همۀ اینها صنعت انسان است. از خدای خود تقلید می کند؛ خدا برای او مرکب سواری مانند اسب و الاغ می سازد، خودش هم برای خودش مرکب سواری مانند ماشین و هواپیما خلق می کند. مشاهده می کنیم بسیاری از صنانع موجود در کرۀ زمین صنعت خدا و ساخت و ساز خدای متعال است مانند درختها و میوه ها و حشرات و حیوانات، و بسیاری هم ساخت و ساز انسان است مانند خانه سازی و پارچه بافی و صنایع دیگر. همینطور انسان در مسیر ساخت و سازندگی عقل و شعور بهتر و بیشتری پیدا می کند و بر پایۀ عقل و شعور بیشتر و بهتر صنایع عالی تری برای خود می سازد تا عاقبت همین انسان در مسیر عقل و تربیت، فهم و شعور بیشتر و بیشتر و هنرهای بهتر و بهتر بالا می رود و عاقبت در ساخت و سازندگی مانند خدای خود قدرت آفرینش پیدا می کند. تاریخ را مطالعه کنید تا بدانید چقدر زیاد انسانها در مسیر علم و حکمت بالا و بالا رفته اند یا در حدّ وسط و یا در حالات ابتدائی خود مانند کودکان زندگی کرده اند.

*3- تساوی در خلقت، تفاوت در تربیت*: انسانها در خلقت و آفرینش با یکدیگر یکسان و یکنواختند، در خلقت با یکدیگر تفاوت ندارند. اگر هندسۀ خلقت زن و مرد را با یکدیگر در نظر بگیریم یا هندسۀ خلقت دو مرد یا دو زن را، همه با یکدیگر یکنواخت و یکسان هستند. مثلاً اگر قطعات یدکی وجود انسانها را شمارش کنیم و با یکدیگر مقایسه کنیم تعداد استخوان های ریز و درشت زن و مرد و یا مردان با هم یکسان است و هم چنین رگها اعصاب و عضلات بدن انسان ها مساوی یکدیگر است. هندسۀ چشم و گوش و بینی و هندسۀ مغز و قلب و امثالهم، همه با یکدیگر مساوی و برابر است. نقص و کمال به این کیفیّت است که گاهی خدا انسانی را نابینا می کند و یا نابینا خلق می شود، به طور مادر زادی کور یا کر است. پس کسی که چشم بینا دارد کاملتر است از بچه ای که چشم بینا یا گوش شنوا ندارد یا عضو دیگری در هیکل او خلق نشده است. گاهی خداوند برای اینکه انسان ها مفهوم کامل و ناقص را بدانند کودکی را نابینا به دنیا می آورد که در رحم مادر برای او چشم نیافریده یا کودک دیگر را نا شنوا، که در رحم مادر برای او گوش شنوا یا دست و پای توانا خلق نکرده است. این آفرینش ناقص و کامل برای این است که انسان ها قدر نعمت چشم و گوش و دست و پا را بدانند و سلامتی خود را حفظ کنند والاّ در خلقت چنین نیست که دو نفر انسان مانند صنعت یک گاری و ماشین سواری باشد که از نظر قطعات یدکی بدن با یکدیگر فرق داشته باشند. اگر ماشین وجود یک زن یا مرد را اوراق کنند تعداد رگها و اعصاب و عضلات و استخوان ها و هندسۀ مغز و چشم و گوش همه جا با یکدیگر مساوی و برابر است. دو نفر انسان برابر هم مانند یک انسان و حیوان برابر یکدیگر نیستند. حیوانات در مقایسه با انسان ها در خلقت شان ناقص هستند. هندسۀ مغز آنها و چشم و گوش یا عضلات دیگر آنها با هم فرق دارد ولیکن دو نفر انسان در خلقت و هندسۀ خلقت تفاوت ندارند، به همین دلیل در تکالیف هم با یکدیگر تفاوت ندارند. هر دو مانند هم دین خدا را و ساخت و سازندگی را یاد می گیرند. در تمامی معلومات و تفکّرات و فهم و دانش با یکدیگر یکسان هستند. در صورتی که یک برادر و خواهر در شرایط مساوی متولّد شوند و به دست پدر و مادر یا معلم ها و آموزگاران تربیت شوند مثل و مانند هم درس بخوانند و نمره بگیرند، هر دو به طور مساوی تکامل پیدا می کنند و برابر هم بالا وپایین می روند. این هندسۀ خلقت است که تمام انسان ها، سیاه و سفید و نژادهای دیگر در هندسۀ خلقت با یکدیگر مساوی و برابر هستند. ولیکن در مسیر تربیت با یکدیگر تفاوت پیدا می کنند. یکی در بیابان و روستا زندگی می کند، ازدرس و بحث و معلومات و هنرهای دیگر محروم می شود، چرا که معلم و آموزگار ندیده و آن دیگری در مدرسه و دانشگاه قرار می گیرد در اختیار معلم و آموزگاران به مقام بزرگی از علم و دانش می رسد و آن دیگری در شعاع تعلیم و تربیت خداوند متعال واقع می شود، از خدا درس و دانش می آموزد به مقام بسیار عالی ترقی می کند تا جائی که به علم و هنر خداوند متعال مجهز می شود. مانند خدا می داند و می خواند و دیگران را تربیت می کند.

به طور کلّی می گوئیم در خلقت و هندسۀ خلقت و قطعات یدکی ماشین وجود با یکدیگر مساوی و برابرند ولی در مسیر تعلیم و تربیت عقب افتادگی و جلو افتادگی دارند. یکی آنقدر تکامل و ترقی می کند که در مقام والا و بالای بهشت قرار می گیرد که «اعلی علیین» می نامند و آن دیگری در مسیر انحراف تربیتی آنقدر تنزل پیدا می کند که بدترین مخلوقات شناخته می شود و در «اسفل السافلین» جای می گیرد. این دو مقام را مقایسه کنید، یکی امام یا پیغمبری که در اعلی علیین است و آن دیگری کافر و منافقی که در پست ترین جای عالم و اسفل السافلین است. بین این دو مرکز میلیاردها درجه و مقام کوچک و بزرگ است تا اینکه عاقبت انسان ها در مکتب خدا فارغ التحصیل شوند و آخرین نشان و مدال علمی را از خداوند متعال بگیرند. پس تفاوت انسانها در علم و تربیت است. در خلقت و آفرینش مساوی یکدیگر، ولیکن در تعلیم و تربیت تفاوت دارند. و لازم است بدانیم که دلیل تفاوت انسانها در تعلیم و تربیت و این جلو افتادگی یا عقب افتادگی چیست. با اینکه همه شاگرد یک خدا هستند و در مکتب آفرینش خلق شده و تربیت می شوند چرا اینهمه با هم تفاوت دارند و بالا و پایین هستند تا جائی که می بینیم پیغمبران هم که مستقیماً شاگرد خداوند متعال هستند باز مساوی نیستند؛ بعضی بالاتر و بعضی پا یین تر.

*4- دلیل تفاوت انسان ها در تعلیم و تربیت:* دلیل این تفاوت در مسیر تعلیم و تربیت همین است که ارادۀ انسان ها و رضایت آنها و خواست و خواهش آنها یکی از ارکان پیشرفت و تربیت آنها می باشد. خداوند آنجا که می خواهد انسان یا حیوانی را خلق کند کاملاً در طریق خلقت آزاد مطلق است عامل و مانعی سر راه خلقت و آفرینندگی خدا وجود ندارد. چنان است که می گوید:

*انما قولنا لشیئ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون.[[9]](#footnote-10)* آنچه را بخواهد فوری می شود. مخلوقات نمی توانند خدا را در آفرینش سریع، بطئی نمایند. آنچه را بخواهد با سرعت می سازد ولیکن در تربیت، سر و کار خدا با انسان است. انسان گاهی خدا را در تربیت خود متوقف می کند و مانع تربیت کردن خدا می شود و گاهی خدا را از خود مأیوس می کند و ذرّه ای اجازه نمی دهد که خدا او را تربیت نماید و این یأس را خداوند در بعضی آیات تذکّر می دهد می فرماید: ختم الله علی قلوبهم. [[10]](#footnote-11)خداوند که با قلب کافر و منافق رابطه دارد و می خواهد آنها را از کفر و نفاق خارج نماید، به علم و هدایت برساند و در طول مدّت عمر که با آنها سر و کار دارد هر نوع فوت و فنّی به کار می برد تا منافق را هدایت کند، نتیجه نمی گیرد. کفر ونفاق انسان خدا را از تربیت باز می دارد. کلمۀ «خَتَم» در «ختم الله علی قلوبهم» به معنای این است که خداوند ظرف پنجاه یا شصت سال عمر منافق، هر نوع فوت و فنّی را بکار برده تا بتواند آنها را هدایت کند. ودر آیۀ دیگر به پیغمبر (ص) خطاب می کند می فرماید هر چه می توانی برای منافق دعا کن، اگر هفتاد مرتبه برای آنها استغفار کنی دعا کنی خداوند هرگز آنها را نمی بخشد و هدایت نمی کند.[[11]](#footnote-12) آیۀ عجیبی است که دلالت می کند بر این که پیغمبر(ص) دلش برای منافق می سوزد و راضی نیست گرفتار آتش جهنم شود و اینهمه دعا می کند، از خداوند متعال خواهش و تقاضا دارد که ای خدا این عموی من ابو لهب را هدایت کن مبادا گرفتار آتش جهنم شود و یا انسان دیگری مانند ابو جهل و دیگران. خداوند به پیغمبرش می فرماید اگر هفتاد مرتبه استغفار کنی خدا هرگز آنها را نمی بخشد و هدایت نمی کند. چطور شده است که دل پیغمبر (ص) برای منافقین می سوزد و از کفر و نفاق آنها ناراحت می شود ولی دل خدا بر آنها نمی سوزد؟ مگر پیغمبر (ص) به مردم و بندگان از خدا مهربان ترند؟ هرگز ممکن نیست که رحم و مروّت پیغمبران به مردم بیشتر از خدا باشد. پیغمبر داد می زند و دعا می کند که ای خدا این عموی من ابو لهب را هدایت کن یا همسایۀ من ابو جهل را هدایت کن، خداوند جواب می دهد بیخود دعا نکن و خود را ناراحت نکن که اگر هفتاد مرتبه یا هفتصد مرتبه برای آنها دعا کنی دعایت را اجابت نمی کنم و آنها را هدایت نمی کنم. می فرماید: *استغفر لهم او لا تستغفر* *لهم ان تستغفر لهم سبعین مره لن یغفر الله لهم...* ای پیغمبر آنقدر زحمت نکش و خود را ناراحت نکن هر چه زیاد برای آنها دعا کنی یا نکنی هرگز خداوند دعای تو را اجابت نمی کند و آنها را نمی آمرزد. خیلی عجیب است، خدائی که مظهر رحمت و برکت است و از رحمت و برکات خود یک چنین پیغمبر مهربانی برای هدایت بندگان فرستاده باز هم می گوید اینقدر برای آنها دعا نکن که خدا دعای تو را اجابت نمی کند و منافق را نمی آمرزد. یا مثلاً در بارۀ مشرک می فرماید: *ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر مادون ذالک لمن یشاء[[12]](#footnote-13)* خداوند از هر گناهی می گذرد هر گناهی را می آمرزد ولیکن از شرک نمی گذرد و گناه شرک را نمی آمرزد. حتماً حتماً مشرک به عذاب جهنم مبتلا می شود و تا ابد می سوزد! و از این قبیل آیات و روایات زیادی که نشان می دهد خداوند موفق نشده منافقین و مشرکین را بیامرزد. طوری نمایش می دهد که نجات مشرک و منافق از دست خدا ساخته نیست چه برسد که بشری و پیغمبری بتواند آنها را نجات دهد و بیامرزد.

*5- آنجا که خداوند تعالی امر هدایت را محال می داند:* دلیل این آیات که خدا می گوید فاسق را هدایت نمی کنم، ظالم را هدایت نمی کنم، منافق را نمی آمرزم! و به پیغمبرش می گوید خود را به زحمت نینداز و برای منافق دعا نکن! دلیل این که آنها را نمی آمرزد چیست؟ آیا می توانیم بگوئیم خداوند عاجز و نا توان شده و هدایت منافق از دست او ساخته نیست؟ چطور کسی می تواند خدا را از انجام کاری عاجز بداند با این که اینهمه آثار قدرت خداوند واضح و آشکار است؟ خدائی که اینهمه عجایب و خلایق آفریده، آسمانی با این عظمت و انسانی با این قدرت و وسعت، چطور می شود از کاری عاجز بماند و نتواند مشرک یا منافق را هدایت کند؟ دلیلش این است که خداوند انسان را آزاد آفریده و او را مکلف نموده که خودش تصمیم بگیرد به راه حق یا باطل برود. مخلوقات دیگر آزاد نیستند که سالم باشند یا مریض، خود را چاق کنند یا لاغر ولیکن انسان در قبول دین یا عدم قبول، یا انتخاب راه و بیراهه آزاد مطلق است. خداوند اورا سر دو راهی قرار داده؛ یک راه به سوی بهشت و سعادت ابدی و راه دیگر به سوی جهنم و شقاوت ابدی. به او می گوید از این راه حرکت کن تا من تو را کمک کنم، هدایت کنم وتو را به سعادت ابدی برسانم و از چپ و بیراهه حرکت نکن که راه بر تو حاکمیت پیدا می کند و تو را از اختیار خدا خارج می کند. انسان که در انتخاب راه و بیراهه آزاد است و کفر و ضلالت را انتخاب می کند یا به راه گناه و معصیت می رود، شما بگوئید خدا با این انسان چه کند؟ آیا فرشته ای را بفرستد او را کول بگیرد و به بهشت ببرد؟ بهشت مانند باغی نیست که با زور و اجبار کسی راببرند و در باغ را بروی او ببندند تا نتواند خارج شود! سرمایۀ بهشت عقل و معرفت و شعور و سواد است، فهم و دانش است، و این عقل و معرفت در مکتب خداوند و دین قابل ظهور است. خداوند از ابتدای خلقت مکتبی بنام اسلام آفریده و آموزگارانی مانند پیغمبران، و خودش هم وعده داده است کمک پیغمبران باشد و گمراهان را هدایت کند ولیکن این انسانی که به مکتب خدا نمی رود و آموزگاران الهی را نمی پذیرد از راه راست منحرف شده به سوی کویر و بیابان جهل می رود، از خدا اطاعت نمی کند، پیغمبران را مسخره می کند، کلمۀ حق را نمی پذیرد، خدا با این انسان چه کند؟ آیا عقل و شعور او را بگیرد، آزادی او را سلب کند و او را اجباراً به سوی بهشت بکشاند؟ این بهشت اجباری برای کافر و منافق جهنم است. این که می گوید فاسق و ظالم را هدایت نمی کنم از باب «نشدن» است نه از باب «نتوانستن». نتوانستن با نشدن فرق دارد.

*6- حاکمیت راه بر راهروان:* مثلاً کسی از خدا بخواهد از بیراهه انسانی را به مقصد برساند؟! انسانی پشت به کعبه در جهت خلاف کعبه حرکت کند اما بگویند خدایا از همین بیراهه و همین جهت خلاف او را به کعبه برسان، خداوند می گوید از دست من که خدا هستم و بر هر کاری قادر و توانایم ساخته نیست کسی را از بیراهه به مقصد برسانم. راه بر رانندگان حاکمیت دارد. راه راننده را مجبور می کند به هدایتِ راه حرکت کند نه به میل خود. وقتی راه می پیچد مجبوراست بپیچد، اگر راه مستقیم است راننده مجبور است مستقیم برود اگر پیچ و خم دارد راننده مجبور است در پیچ و خم حرکت کند. پس راه بر راننده حاکمیت دارد نه راننده بر راه، گرچه راننده خدا باشد. آیا از دست خدا ساخته است انسانی را که در راه حرکت می کند به مقصد نرساند؟ و یا ساخته است انسانی که در بیراهه پشت به مقصد حرکت می کند به مقصد برساند؟ البته علم و عقل قضاوت می کند که خدا در صورتی خلق خود را به مقصد می رساند یا خلق خدا به مقصد می رسند که در راه حرکت کنند و اگر به بیراهه افتادند گمراهی حتمی است. نه از دست خدا ساخته است که گمراه را به مقصد برساند نه ازدست دیگران. در هر صورت نشدن با نکردن فرق دارد. اگر از خدا یا پیغمبر یا هر قدرتمندی بخواهی که ای خدا این حساب ریاضی دو دو تا چهار تا را یا پنج پنج تا بیست و پنج تا را کمتر و یا زیادتر کن و طوری محاسبه کن که دو به اضافۀ دو ذرّه ای از چهار بیشتر و یا کمتر باشد یا پنج ضرب در پنج ذرّه ای از بیست و پنج کمتر یا زیادتر باشد خدا معذرت خواسته می گوید این تقاضا خلاف علم است، خلاف قدرت است. نشدن دارد نه نکردن. از دست من که خدا هستم ساخته نیست که جواب مسایل ریاضی یا علمی را بر خلاف واقعیت یا حقیقت درآورم. در این صورت من که خدا هستم گمراه کننده خواهم بود. پس کافر و منافق در بیراهه حرکت می کنند. چقدر زیاد مأمور سراغ آنها می فرستم که راه از این طرف است، اعتنایی نمی کنند. پس من که خدا هستم چگونه می توانم کسی را از بیراهه و از راه خلاف جهت حرکت به مقصد برسانم؟ این کار از نوع نشدن است نه نتوانستن. عملی است که علم و عقل و دانش و شعور قبول نمی کند. پس همانطور که خدا دست مارا می گیرد و به ما کمک می کند تا ما را به علم و دانش و زندگی بهشتی برساند ما هم واجب است دعوت او را اجابت کنیم دست را به دست او بدهیم تا فکر ما را هدایت کند و به بهشت برساند.

*7- دو عامل مهم در تربیت*: پس تربیت دو عامل لازم دارد اما خلقت یک عامل. خداوند هر وقت بخواهد گیاه یا درختی یا میوه ای بسازد فوری می سازد زیرا گیاه و علف در اختیار خداست و نمی تواند از اختیار خدا خارج شود ولیکن هر وقت بخواهد انسان را هدایت کند و تربیت کند دو عامل لازم دارد: یکی خدا که می تواند هدایت کند و دیگر انسان که می تواند دین و هدایت خدا را قبول کند. اگر خدا هدایت نکند انسان خود بخود هدایت نمی شود. و اگر خدا بخواهد و انسان قبول نکند و تسلیم نشود باز هم هدایت شدن و تربیت شدن مشکل و ممتنع می شود شاگرد و استاد لازم است هر دو با هم همکاری کنند. اگر یکی آماده هدایت کردن باشد ولی دیگری آمادگی برای هدایت یافتن نداشته باشد هدایت و تربیت ممتنع می شود. آنقدر که استاد مؤثر است در تعلیم دادن، شاگرد هم مؤثر است در تعلیم یافتن. هر کدام وظیفۀ خود را ترک کنند دیگری هم مجبور است وظیفۀ خود را ترک کند. پس تعلیم و تربیت خدا دو عامل لازم دارد یکی تعلیم دادن به دست خدا و دیگر هدایت شدن به دست انسان. اگر انسان هدایت خدا را قبول نکند خداوند چه کسی را هدایت کند؟ پس هدایت الهی هم ممتنع و معطل می شود. نظر به این که شاگردان و بندگان خدا عامل مؤثر در هدایت و تربیت هستند و در قبول تربیت و یا عدم قبول تفاوت دارند تعلیمات و هدایت خدا هم در ارتباط با قبول شاگردان یا عدم قبول آنها تفاوت پیدا می کنند. این است دلیل تفاوت بندگان خدا در هدایت یا گمراه شدن و این است دلیل این که هدایت مشرک و منافق به دست خدا هم ممکن نیست. شاعر می گوید: *وَ داءُ الحُمقِ لَیسَ لَه دَواءٌ وَ لَو کانَ المَسیحُ له طَبیبا*. حماقت و جهالت دوائی ندارد گر چه معالج درد، طبیبی مانند حضرت عیسی باشد.

**16- علم بر عمل حاکمیت دارد**.

مسئلۀ دیگری که لازم است بدانیم و اگر ندانیم به جائی نمی رسیم این است که دین خدا سراسر علم است و بعد از علم عمل، گرچه عمل کردن بدون علم محال است. تنها عاملی که انسان را وادار به عمل می کند علم است. اگر ندانی نمی توانی. چنانکه می گویند: *توانا بود هر که دانا بود*. هیچکس نمی تواند بدون دانایی حرفی بزند یا عملی انجام دهد یا به یک طرفی حرکت کند. اولین عامل محرک انسان به سوی مقاصد بد یاخوب علم انسان است. لذا خداوند تبارک و تعالی هر پیغمبری را که برای هدایت بشر فرستاده اول به آن پیغمبر علم داده، او را در مکتب خودش تعلیم داده و تربیت نموده و از مسیر تعلیم و تربیت زندگی جهنمی را به او نشان داده و بعد از تعلیم و تربیت او را مکلف کرده است که از این مسیر حرکت کن.

*1- درخت طوبا و درخت خبیثه:* آدم و حوّا گرچه در بهشت خلق شدند ولیکن چون ابتدای دوران کودکی و جوانی آنها بود بهشت شناس نبودند. از میوه های بهشت استفاده می کردند و یا با انسان های بهشتی محشور بودند ولی آنها را نمی شناختند، معرفت به آنها نداشتند. در واقع کودکانی بودند که در دامن پدر و مادری مهربان مانند ائمۀ اطهار(ع) می خوردند و می خوابیدند و زندگی می کردند. خداوند به آدم و حوّا فرمود که این بهشت مال شما است، بخورید و بنوشید و فراوان از هر چه می خواهید استفاده کنید. به آنها فرمود: *کلا منها رغداً حیث شئتما*. این بهشت وسیع در اختیار شماست هر جا مایلید بروید و از آنچه می خواهید استفاده کنید ولی روزی یک ساعت با این اساتیدی که به شما معرفی می کنم تماس بگیرید و از آنها علم و حکمت بیاموزید. بهشتی با آن عظمت در اختیار آنها گذاشت و از آنها تقاضا کرد روزی یک ساعت یا چند ساعت با آن اساتید تماس گرفته درس بیاموزند. دو شجره بنام انسان به آدم و حوّا معرفی کرد؛ یکی شجرۀ علم و حکمت که ائمۀ اطهار (ع) بودند بنام «شجرۀ طوبی» و دیگر «درخت زقوم»، شجرۀ خبیثه که عبارت بود از خود سری و پیروی از هوای نفس و فاصله گرفتن از شجرۀ طوبی. به آدم و حوّا فرمود به این درخت هوی و هوس و خودرأیی و خودمختاری که درخت زقوم است تماس نگیرید که قلب شما و فکر شما تاریک می شود در دایرۀ ظلم و ظلمت قرار می گیرید. ولیکن همانطور که هر انسانی به هوی و هوس خود نزدیکتر است از استاد و معلم خود، آنها هم در زندگی بهشتی به هوی وهوس خود نزدیک تر بودند و کم کم به جای این که از اساتید بهشتی درس یاد بگیرند و به مقام آنها احترام بگذارند، به آنها حسودی کردند و به درس آنها نرفتند. خیال کردند اکنون که چنین باغی در اختیار دارند با آنهمه میوه های فراوان، احتیاج ندارند با پیشوایان خود تماس بگیرند و درس بیاموزند. این را می دانید که خوردن و خوابیدن بدون علم و معرفت انسان ها را به صورت حیوانات جلوه می دهد. حیوانات به جز خوردن و چریدن چیزی نمی فهمند و چون فاقد علم و معرفت هستند زندگی از دستشان خارج می شود. دائم در بیابان ها و صحراها طعمۀ حیوانات درنده می شوند بزرگترین سرمایه ای که با آن سرمایه زندگی بهشتی برای انسان مفهوم و معنا پیدا می کند علم و معرفت است و خداوند انسان را به منظور دانش و فهمیدن آفریده است. تمامی نعمت ها و ثروت ها در دنیا و آخرت در شعاع علم و معرفت ارزش پیدا می کند. انسان منهای علم و معرفت با حیوانات فرقی ندارد. آدم و حوّا که از استاد خود و امام خود فاصله گرفتند و حاضر نشدند در سایۀ شجرۀ طوبی که انسان های بهشتی هستند زندگی کنند از بهشت محروم شدند و در بیابان لخت و عور دنیا قرار گرفتند. هر وقت گرسنه می شدند از علف های تلخ و شور بیابان استفاده می کردند و هر وقت تشنه می شدند از آب های تلخ و شوری که در چاله ها جمع می شد استفاده می کردند. آنها به مدّت دویست سال در این محرومیت بودند تا عاقبت سِرّ این محرومیت را شناختند که چرا از مکتب خدا استفاده نکردند و از مکتب درس و دانش فرار کردند.

*2- کتاب اول زندگی چهار خط دارد*: بعد از آنکه توبه کردند خدا کتابچه ای در اختیار آنها گذاشت و فرمود از مسیر هدایت این کتابچه می توانید به زندگی بهشتی بر گردید. چهار خط در آن کتابچه نوشته بود که هر خطی در تفسیر و ترجمه، به کتاب بزرگی تبدیل می شود. خداوند به آدم و حوّا فرمود این چهار اصل یا چهار کلمه خط حرکت شما به سوی آن بهشتی است که مدتی زندگی کردید و چقدر در رفاه و آسایش بودید. آن چهار اصل یکی این که خدا را بشناسی و با عبادت و تقوی از علم و دانش و هدایت خدا استفاده کنی، کسی را جای خدا شریک خدا نسازی، زیرا کار خدا از دست خلق ساخته نیست. اگر خدا را رها کردی به خلق خدا متوسل شدی از هر دو محروم می شوی. کلمۀ دوم این که هر وقت چیزی می خواهی و احساس می کنی که به آب و غذا و یا نعمت دیگری از نعمت ها احتیاج داری از خدا خواهش و تمنّا کن. آنچه می خواهی از خدا بخواه. من که خدای تو هستم قول می دهم دعایت را مستجاب کنم و نگذارم در خانۀ بندگان من بروی و منّت آنها را قبول کنی. هر چه داری از خدا داری و آنچه می خواهی از خدا می خواهی. کلمۀ سوم که برای تو و خلق خدا قابل اجراست این که در ارتباط با خلایق این قاعده را رعایت کنی که هر چه به خود نمی پسندی برای دیگری هم نپسندی و هر چه برای خود می پسندی برای دیگران هم بپسندی. خودت ترازوی عدالت و احسان باشی. کلمۀ چهارم این که من به تو قول می دهم که تو را واگذار نکنم محتاج به کسی ننمایم ولیکن در اجابت دعا شتاب نکنی و به خدای خودت بد گمان نشوی که چرا دعا و نماز مرا اجابت نکردی. خدا را از پدر و مادر و هر کسی که تو را دوست دارد مهربان تر بدانی زیرا همان خدا که خالق تو و اینهمه ثروت و نعمت و قدرت برایت می باشد تو را از پدر و مادر بیشتر دوست دارد. بدگمانی به خدا نوعی شرک است که انسانی را مهربان تر از خدا بدانی.

این چهار کلمه کتابچه ای بود که خداوند به آدم و حوّا داد و گفت این خط بهشت است، صراط مستقیم است. کسی که این چهار اصل را بر خود حاکم گرداند و در شعاع این چهار اصل انجام وظیفه کند سر از بهشت در می آورد.، هیچ کس نمی تواند او را از سعادت دنیا و آخرت محروم کند. پس خداوند به اولین انسان در کرۀ زمین و همۀ انسان ها تذکّر داد که راه سعادت دنیا و آخرت علمی است که از خداوند و پیغمبران در اختیار شما قرار می گیرد و این چهار کلمه اصول علم است. بنابر این جهل انسان، انسان را از تمامی نعمتها محروم می کند و علم انسان کلید تمام نعمتها در دنیا و آخرت می باشد.

*3- لذت جهل و لذت های علم:* لازم است بدانیم هر چه علم و دانش به اشیاء و اشخاص بهتر و بیشتر شود ثروت، قدرت و عزت و ریاست او هم بهتر و بیشتر است. شاید انسان خیال می کند که بهتر بود خدا رنج و زحمت درس و دانش را از او بر طرف می کرد و او را مکلف به تکلیف دانشجویی نمی نمود؛ همینطور صاف و ساده مختصری از غذاها در اختیار می داشت و می چرید. چرا خداوند انسان را مکلف به دانشجویی کرده و موفقیت او را برابر موفقیت در تحصیل علم و دانش قرار داده است. ولیکن خبر ندارد که هر یک رقم و یک سطر علم و دانش دو نوع لذّت بنام لذّت مادی و معنوی در اختیارش می گذارد. لذّت مادی از مواد غذایی و لباس و خوراک و چیزهای دیگر، و لذّت روحی و معنوی از این که برابر علم و دانشی که دارد آزادی و آگاهی برای او فراهم می شود. به هر میزان که رقم دانایی او بالا می رود رابطۀ او با خدا و انسان ها بهتر و بیشتر می شود و انسان های بیشتری جذب او می شوند و با این جذب و انجذاب لذّت روحی و معنوی او زیاد می شود. مشاهده می کنید که ریاست یا درجه و مقام یکی از ثروت ها و نعمت های مطلوب خداوند متعال است. انسانی که در مقام پادشاهی و ریاست و حاکمیت قرار گرفته و اینهمه مورد تکریم و احترام مردم واقع شده به طوری که زن و مرد افتخار می کنند که به او تقرب جسته اند، این تقرب و درجه برای او یکی از نعمت های بزرگ خدای متعال است.

*4- لذت قدرت و ریاست از مسیر علم*: قدرت و ریاست در دنیا و آخرت مطلوب انسان است. شما در شهری زندگی می کنید که تمام مردم آن شهر افتخار می کنند که در خدمت شما باشند. چقدر به شما احترام می گذارند و پیش پای شما حرکت می کنند. و در شهری دیگر غریب و تنها هستید، کسی با شما رابطه ندارد و نمی شناسد و شما هم با کسی رابطه ندارید. این دو شهر که یکی مرکز قدرت و سلطنت و ریاست شما و شهر دیگر شهر غربت و تنهایی است چقدر زیاد با هم تفاوت دارند. شهری که شما غریب هستید و تمام مقدرات زندگی به دست خودتان اجرا می شود و شهری که سلطان و ملکۀ آنجا هستید. ریاست و پادشاهی که با کلمۀ درجات و مقامات تعریف می شود یکی از نعمت های بزرگ خداوند متعال است. چقدر زیاد انسان ها در دنیا بر سر مقام و ریاست با یکدیگر می جنگند. اینهمه جنگ و نزاع ها در تاریخ بین سلاطین و پادشاهان همه برای این است که با یکدیگر مسابقه دارند. آن یکی می گوید بایستی من پادشاه کرۀ زمین باشم و تمام مردم در اطاعت من، و آن دیگری ادعا دارد که من سلطان کرۀ زمین هستم. ریاست نعمت بزرگی است. انسان جان و مال و زندگی و هر چه دارد سرمایه گذاری می کند تا مقام و منصبی به دست آورد و این مقام و منصب هم مانند سایر نعمت ها حلال و حرام دارد. مقام و منصب مطلوب و مشروع از راه حلال و مقام و منصب نا مطلوب و نا مشروع از راه ظلم و زور و ستم. ریاست مطلوب از طریق علم و معرفت برای انسان حاصل می شود. به میزانی که علم و معرفت انسان زیادتر است بیشتر مردم جلب و جذب او می شوند و مقام مطلوب و گوارایی به دست می آورد و هرچه علم و دانش او کمتر، کمتر جمعیت ها و انسان ها جذب او می شوند. کسی حاضر نیست در خدمت او باشد یا به خدمت او افتخار کند. این منصب و پادشاهی محبوب و مطلوب با سرمایۀ علم و معرفت حاصل می شود. کسانی که درجات علمی و معرفت آنها بالاست بیشتر مقرب درگاه خدا شده اند و خداوند متعال هم بندگان خود را بیشتر به آن پیشوای عالم و عارف ارجاع می دهد و زمینۀ سلطنت و پادشاهی برای او فراهم می کند. پس ریاست مشروع که یکی از بزرگترین نعمت های خداوند متعال است و ارزش آن فوق لذائذ مادی و مال و ثروت است نتیجۀ علم و دانش بیشتر و معرفت زیادتر است هر انسانی که جلب و جذب شما می شود جهان وسیعی است که در اختیار شما قرار گرفته و هر انسانی که از دایرۀ اطاعت شما خارج می شود مملکت وسیعی است که از اختیار شما خارج شده است.

**20- قرآن اعلی علیین و اسفل سافلین را معرفی می کند.**

خداوند در کتاب مقدس خود گاهی از زندگی انسان آخرتی تعبیر به «اعلی علیین» می کند. می فرماید:

*کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیّون کتاب مرقوم یشهده المقربون.[[13]](#footnote-14)* یعنی آخرین نتیجۀ اعمال نیک نیکان این است که در بالاترین مقام های بهشتی قرار می گیرند. وضعیتی پیدا می کنند که مانند خورشید می شوند و تمام موجودات دیگر مانند ستاره ها از آنها کسب نور می کنند. و باز عدۀ دیگری را در اسفل السافلین جای می دهد. می فرماید: ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار. یا می فرماید: ثمّ رددناه اسفل سافلین.[[14]](#footnote-15)

*1- تفاوت این دو مقام با یکدیگر چیست*؟ آیا اعلی علیین ثروت زیاد است که انسان هر چه بخواهد استفاده می کند و اسفل سافلین فقر و ناداری و ناتوانی است که انسان از چیزی نمی تواند استفاده کند؟ ثروت زیاد و کم درجه و مقام مشروع برای انسان نمی سازد. چه بسا ثروتمندانی که منفور و ملعون اهل علم شناخته شده اند مانند فرعون ها و نمرودها، و چه بسا فقرائی که محبوب و مطلوب اهل عالم شناخته اند مانند انبیاء و اولیاء خدا. بزرگ ترین سرمایه ای که با آن انسان در اعلی علیین قرار می گیرد علم و معرفتی است که با آن انسان ها را می شناسد و می داند که هر یک نعمت بزرگی برای او هستند و بزرگترین فقری که با آن انسان ها را از خود می راند و می رماند جهل و نادانی به حال انسان هایی است که هم شأن او و از نوع او هستند. وقتی که از رسول خدا (ص) می پرسند که یا رسول الله سرمایۀ آقایی و ریاست چیست و چه کسانی به ریاست و قدرت شناخته می شوند؟ حضرت (ص) می فرمایند: *سیّدُ القومِ خادِمُهُم.* آقای جمعیت ها همان کسی است که به مردم بهتر و بیشتر خدمت می کند.

پس جلب و جذب انسان ها یکی از نعمت های بزرگ خداوند متعال است. اگر تمام کرۀ زمین در اختیار شما باشد منهای انسان، کرۀ زمین برابر بیابانی لخت و عور بیشتر ارزش ندارد. ترس و و حشت سراسر وجود شما را می گیرد که انسانی در اختیار شما نیست و نمی توانید با کسی مأنوس و محشور باشید و اما اگر بیابانی در اختیار شما باشد به اضافۀ انسانی که با او مأنوس و محشور باشید برای شما بهتر و گواراتر است از تمام کرۀ زمین منهای انسان. پس انسان برای انسان یکی از بزرگ ترین ثروت ها ونعمت هایی است که خدا برای او خلق نموده و اینهمه در کتاب مقدس خود برنامه ریزی کرده و خدماتی برای انسان ها دستور داده که ضمن اجرای آن برنامه ها و خدمات بتواند انسانی را به خود جلب و جذب کند و بین او و انسان تفاهم و دوستی حاصل گردد. اینهمه دستورات به عنوان صلۀ رحم و خدمات مالی به یکدیگر و اداء خمس و زکات و مالیات های دینی و عبادت ها به صورت اجتماع مانند نماز جمعه و جماعت و یا مراسم حج و زیارت، همه و همه برای این است که بین انسان ها رابطۀ دوستی و محبت پیدا شود، انسان ها یکدیگر را دوست داشته باشند، کنار هم با هم زندگی کنند، با دوستی و محبت به یکدیگر یک زندگی بنام زندگی بهشت تولید نمایند.

*2- خدمت و محبت مقام اعلی، و خیانت و بی تفاوتی مقام اسفل است*: اسفل السافلین به انسانی می گویند که به جامعۀ بشریت ستم نموده از مسیر ظلم و ستم و ناسازگاری منفور و ملعون تمامی انسان ها واقع شده و اعلی علیین هم انسانی را می گویند که از طریق خدمت و محبت به مردم و رابطۀ انسانی با آنها و خدمات به آنها محبوب و مطلوب تمامی انسانها واقع شده، همه کس افتخار می کنند که ساعتی با او بنشینند و با او گفتگو کنند. پس این ثروت بزرگ که هر انسانی را جذب شما می کند و بهتر از یک جهانی است که در اختیار شما قرار گرفته، محصول علم و معرفت است. مشاهده می کنید که انبیاء چقدر زیاد رنج و زحمت می کشند تا به انسانی خدمت کنند و او را از مهلکۀ جهل و نادانی نجات داده به علم و دانش مجهز نمایند. از همه بالاتر حضرت خاتم الانبیاء محمد (ص) است که در مدت نبوت خود آنهمه رنج و زحمت را از مردم تحمل کرد تا توانست آنها را از جهل و جاهلیت نجات دهد به علم و معرفت مجهز نماید. چنانکه فرمودند: *ما اُوذی نبیٌ مثل ما اُوذیتُ*. هیچ پیغمبری به اندازۀ من در معرض آزار و اذیت مردم قرار نگرفته است.

3- محصولات علم و جهل: در نتیجه، سلاطین و پادشاهان که از مسیر اذیت انسان ها و ظلم و زور، مختصری در دنیا ریاست پیدا می کنند و بعد منفور و ملعون ملت ها قرار می گیرند عاقبت در اسفل السافلین جای می گیرند ولیکن انبیاء و اولیاء خدا که از طریق خدمت به انسان ها و تربیت آنها وارد زندگی می شوند و اذیت و آزار مردم را تحمل می کنند عاقبت در اعلی علیین جای می گیرند و بهترین مقام های بهشتی را در اختیار خود دارند. این بهترین مقام بنام «اعلی علیین» و پست ترین جاها بنام «اسفل السافلین» محصول جهل انسان است. زمانی که کسی معرفت انسان شناسی دارد و می داند انسان ها برای انسان ثروت بزرگی هستند خود را وقف خدمت به آنها می کند، سعی می کند دلی بدست آورد و رضایت مردم را جلب کند و از طرفی وقتی معرفت به ارزش انسان ها ندارد آنها را مزاحم زندگی خود می داند، با ظلم و زور و بد اخلاقی آنها را از خود می راند و دوستی آنها را تبدیل به دشمنی می کند و عاقبت منفور و مغضوب همۀ ملت ها واقع می شود.

لازم است در ا طراف نعمت بزرگ دیگری که نتیجۀ علم و معرفت است بحث کنیم که آن «رضوان الله» است. خداوند در قرآن می فرماید: *و رضوان الله الاکبر*. یعنی اگر بتوانید رضایت و محبت خدا را جلب کنید و کار و کاسبی شما در این جهت قرار گیرد که رضایت ومحبت خدا نصیب شما شود خواهید فهمید که به یک ثروت نا متناهی فوق قدرت و ریاست نائل شده اید.

**21- قرآن آدرس گنج های خداوند متعال:**

لازم است بدانیم که هر آیه ای از آیات قرآن و هر حکمی از احکام خداوند تبارک و تعالی آدرس ثروت و نعمتی از نعمت های خداوند متعال است. هر حکمی وسیله ای است برای استخراج گنجی از گنجهای دنیا و آخرت. اگر حکمی یا آیه ای از آیات قرآن را از دست دادیم و به آن عمل نکردیم گنج و ثروتی از ثروت های بزرگ خداوند متعال را از دست داده ایم و این ثروت ها که محصول عمل به احکام خداوند متعال است نتیجۀ عمل به احکام است نه مزد عمل. مزد اعمال و اخلاق با نتیجۀ اعمال و اخلاق فرق دارد.

*1- احکام قرآن، مزد کار را معین می کند یا کار و نتیجۀ کار را؟* مزد کار و نتیجۀ کار چیست؟ مثلاً شما دو نفر را می بینید که مشغول زراعت یا درختکاری هستند. یکی از آنها مالک زراعت و باغ است و دیگری کارگر آن مالک. هر دو مشغول کار هستند، یکی کارگر و دیگری صاحبکار. مزد کارگر همان است که بعد از انجام کار از مالک باغ و زراعت می گیرد، کم باشد یا زیاد. اگر با مالک باغ قرار گذاشته روزی ده تومان بگیرد نتیجۀ کارش همان ده تومان است نه کم نه زیاد، و ممکن است موانعی پیدا شود که نتواند مزد خود را بگیرد یاصاحب کار مزد او را ندهد ولیکن حق مالک محصول زراعت و باغ است. نتیجۀ کار او درخت هایی است که کاشته و به ثمر رسیده و یا زراعتی است که محصول داده است.

*2- محصول کار بندگان خدا:* لازم است بدانیم ما انسان ها که در اطاعت خدا هستیم آیا کارگر مزد بگیر خدائیم یا مانند کسی هستیم که مالک باغ و زراعت است و انسانی است آزاد؛ درخت می کارد و به ثمر میرساند، برای خود باغ بهشتی می سازد. بندگان خدا کارگرهای خدا نیستند و خدا هم صاحب کار نیست که آنها را کار بزند و مزدشان را بدهد بلکه بندگان خدا صاحب کارهای خدا هستند که بهشت می سازند. هر حکمی از این احکام مانند نهال و درختی است که در سه جا ریشه می دواند و به ثمر می رسد. ابتدا در طبیعت مانند درخت و زراعت که در دل زمین کاشته می شود و به ثمر می رسد. دوم احسان و خدمتی که در دل بندگان خدا ریشه می دواند و محصولی از مهر و محبت و صداقت ودوستی به وجود می آورد. سوم جلب رضایت خدا را به دست آورده است. زمانی که بهشتیان وارد بهشت می شوند مشاهده می کنندکه آن زندگی بهشتی نتیجۀ خدمات و عباداتی است که در دنیا داشته اند. هر کلمه ای از کلمات قرآن و یا ذکری از تسبیح و تحمید و استغفار به منزلۀ بذری است که در دل طبیعت کاشته می شود و محصولش بهشت و باغ های بهشت است. و هم چنین در دل دوستان خدا کاشته می شود محصولش مهر و محبت انسان ها می باشد. انسان ها نا خود آگاه و به طور طبیعی انسان های صالح و مؤمن را دوست دارند. همه جا به فکر این هستند که تقرب به آنها پیدا کنند و با آنها محشور و هم نشین باشند.

از آن طرف جلب رضایت خدا. خدا به منزلۀ سلطان است و انسان ها از بندگان خدا فرزندان آن سلطان، و کسی که به انسان ها خدمت می کند مانند کسی است که به فرزندان سلطان خدمت کرده و محبت او را به دست می آورد در نتیجه انسان های مؤمن و متّقی با سرمایه های کار و کاسبی و بندگی خداوند متعال سه قسم ثروت و نعمت برای خود تولید می کنند. اول ثروت های مالی و مادی که دنیا و آخرت را با کار و کاسبی خود آباد می کنند. دوم جلب محبت انسان ها، که با تولیدات خود به آنها آسایش و آرامش می دهند و آنها را از فقر و فلاکت و ناداری و نادانی نجات می دهند، قهراً مالک مهر و محبت آنها می شوند که این مهر و محبت بزرگترین ثروت است. سوم اینکه با کار و خدمات تولیدی خود عالم را آباد کرده اند و لطف و رضایت خدا را به دست آورده اند. لذا خداوند به بهشتیان می گوید این درهای بهشت که به روی شما باز است نتیجۀ کار و خدمت خودتان می باشد و این شما بوده اید که با عبادت ها وخدمات خود یک چنین بهشتی برای خود تولید کرده اید.[[15]](#footnote-16)

*3- وارثان بهشت یا صدقه بگیران*: خداوند تعالی زندگی بهشتی را به صورت ارث تحویل انسان می دهد. به آنها می گوید شما وارث ثروت پدر و مادر هستید و بیگانگان ممکن است بهره ای از ماترک پدر و مادر شما ببرند و شما مبلغی به آنها ببخشید ولیکن وارث پدر و مادر شما نیستند. کسی که وارث پدر و مادر است بدون منّت و بدون زحمت میلیونها تومان ثروت را به ارث می برد و منّت کسی را نمی کشد زیرا فرزند آن پدر و مادر است اما دیگران ممکن است با قبول منّت بهره ای از مال پدر و مادر شما داشته باشند ولیکن وارث به حساب نمی آیند. ارث پدر و مادر مال فرزند است نه اینکه کسی به فرزندان ببخشد. ثروتی که مال خود شماست با پولی که به شما ببخشند خیلی فرق دارد. اگر مبلغی به شما بخشیدند زیر بار منّت کسی می روید که به شما بخشیده و همیشه در مقابل او سر افکنده هستید و در درجۀ بعد از او قرار گرفته اید و او بر شما حاکمیت پیدا می کند ولیکن ارث پدر و مادر مال خود شماست. نه زیر بار منّت پدرو مادر هستید نه منّت دیگران. خداوند به بهشتیان می گوید:

*الّذین یرثون الفردوس...[[16]](#footnote-17)* بهشتیان کسانی هستند که بهشت را به ارث می برند. یعنی بهشت محصول خدمات و عباداتی است که انجام داده اند. آن خدمات و عبادات هر کدام به صورت درخت بارور و پُر میوه ای می باشد که زندگی بهشتی آنها را تشکیل داده است. خدا با اینکه ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین است به بندگان خود می گوید: *فلهم اجر غیر ممنون.[[17]](#footnote-18)* این بهشت آخرتی مال خود شماست و محصول کار شماست. خدمات شما مانند بذری بوده که آن را کاشته اید و آبیاری نموده اید؛ امروز به ثمر رسیده و در اختیار شما قرار گرفته است. نه خدا بر شما منّت دارد که مالک بهشت شده اید زیرا خودتان کاشته اید و پرورش داده اید و نه خلق خدا بر شما منّت دارد که باغ و درختی به شما بخشیده باشد.

نتیجۀ بحث این که این خدمات و عبادات که به دستور خدا در اختیار ما قرار گرفته از نوع کارگری و مزد کارگری نیست بلکه از نوع خدمات و ثروت های تولیدی مانند باغداری و درختکاری می باشد. یعنی انسان عابد و خدمتگزار با عبادت و خدمت برای خود بهشت می سازد. زندگی دنیا هم تقریباً به همین شکل است. انسان هایی که سرمایه گذاری می کنند باغ و درخت تولید می کنند، یا صنایع دیگر مانند ماشین آلات تولید می کنند ثروت زیادی به دست می آورند بدون اینکه منّت کسی را کشیده باشند و کسی آن ثروت را به آنها داده باشد. پس به طور کلّی انسان ها در مسیر اطاعت و بندگی خدا چه از نوع عبادات باشد مثل نماز و روزه و حج و جهاد و قرائت قرآن و دعا ها، و چه از نوع احسان و خدمت به مردم مانند صلۀ رحم و خمس و زکات به کسانی که مستحق آن هستند، تمامی این عبادات و بذل و بخشش ها سرمایه های تولید به حساب می آید و محصولش سه نعمت بزرگ است: یکی اینکه دنیا و آخرت را آباد کرده اند و دیگر این که محبوب بندگان خدا واقع شده اند و سوم این که رضایت خدا را به دست آورده اند. این سه نوع ثروت نا متناهی است. هر روز بهتر و بیشتر می شود؛ نه توقف می پذیرد مانند درخت و زراعتی که خشک شود، ونه تمام می شود. مانند درختی است که تا ابد زنده و پایدار است و هر روز ثمراتش بیشتر و بیشتر می شود.

**22- خلاصۀ مباحث گذشته:**

تا اینجا بحث های ما مقدّمه ای بود برای حرکت دادن فکر ما به سوی قرآن و بهره گیری از کتاب خدا. قرآن همان جادۀ آسفالته و راه راستی است که رو به روی انسان از دنیا به طرف آخرت کشیده شده است. کسانی که در راه حرکت می کنند خواهی نخواهی سر از بهشت در می آورند و هیچ کس نمی تواند مانع آنها شود و آنها را از زندگی بهشتی محروم کند. از آن طرف کسانی که در بیراهه حرکت می کنند و به اصطلاح بی دین هستند یا متدیّن به دین های باطل می باشند هیچ کس نمی تواند اینها را به سعادت آخرت که همان زندگی بهشتی است برساند. نه از دست خدا ساخته است که انسان را از بیراهه به مقصد برساند نه از دست پیغمبران و ائمۀ اطهار (ع).

*1- چه کسی «رائد» است*: هنر خدا و ائمه (ع) این است که آنها راه حرکت از دنیا به سوی بهشت را می دانند و در راه سازی خود که همین احکام و دستورات و عبادات و خدمات است انسان را مستقیماً بدون رنج و زحمت از بیابان دنیا به سوی فردوس اعلی می برند. پیغمبر اکرم (ص) در یک حدیثی می فرمایند : *انا رائدکم و الرائد لا یکذب اهله.* من کسی هستم که تمام مکان ها و زمان های عالم خلقت را گشته ام، جای آباد و خراب آن را دیده ام و برگشته ام تا شما امّت خود را از همان راهی که خودم رفته و به مقصد رسیده ام ببرم و برسانم. «رائد» در این حدیث به معنای کسی است که می خواهد گوسفند خود را به جای مناسبی ببرد که آب و علف فراوان داشته باشد و گوسفندان خود را بچراند. گوسفندداران در فصل بهار ابتدا یک نفر را مأمور می کنند که برود در بیابان ها و دامنۀ کوه ها بچرخد و بگردد و جای مناسبی برای دامداران پیدا کند و بر گردد خانواده و گوسفندان خود را به آنجا ببرد و بچراند. مسلّم است که چنین فردی هرگز به خانواده خود دروغ نمی گوید که آنها و گوسفندان را به بیابان خشک و بی آب و علف ببرد و از تشنگی و گرسنگی نابودشان کند بلکه آنها را به سر زمین آبادی که پیدا کرده است می برد تا بتوانند زندگی کنند. یک چنین انسانی که بیابان خوش آب و هوا و پُر علفی پیدا کرده و برگشته تا گوسفندان خود را به آنجا ببرد و هرگز به خانوادۀ خود دروغ نمی گوید که به اصطلاح گوسفندان و خانواده اش را به بیابان خشک و بی آب وعلفی برساند، به او «رائد» می گویند. پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: من همان رائدم و شما امّت من به جای اهل بیت من و خانواده و فرزندان من هستید. خداوند مرا در سیر معراجی به آسمان ها برده، همه جای عالم را که بهترین زندگی ها را می توانیم داشته باشیم به من نشان داده و بعد مرا مأمور کرده برگردم به بیابان دنیا و امّت خود را از همین راهی که خودم رفته ام و به بهشت رسیده ام بیاورم وبه زندگی بهشتی برسانم. به امّت خود می گوید من همان رائد هستم و ممکن نیست به امّت دروغ بگویم و به جای بهشت آنها را به سوی جهنم ببرم پس دعوت مرا باور کنید حرفم را بپذیرید و همراه من بیائید و یا در خط من حرکت کنید تا به سعادت ابدی نائل شوید. *2- چند خط مستقیم از مبدء به مقصد قابل تصور است؟* از طرفی هم لازم است بدانیم که خط حرکت در راه راست از مبداء که زندگی دنیا باشد تا به مقصد که زندگی آخرت است یکی بیشتر نیست. یعنی از مبداء حرکت به مقصد یک راه راست بیشتر قابل ظهور نیست. بقیۀ راه ها کج و معوج است یا بیراهه. هرگز از بیراهه کسی به مقصد نمی رسد. صراط مستقیم از مبداء تا انتها فقط یکی است، راه دوم و سوم بیراهه است. به همین دلیل هزاران دین و عقیده در دنیا به وجود آمده و طوایف مختلف پیدا شده اند که مردم را به دین خود دعوت کرده اند. همۀ آنها مدعی هستند که دین ما درست است و راه ما راه راست است با اینکه راه راست فقط یکی بیشتر نیست. لازم است بدانیم آن تنها راه راست را چه کسی شناخته و ما را به آن دعوت کرده است ؟ پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: ملّت یهود در دین خود هفتاد فرقه شدند، فقط یک فرقه از آنها راه راست را شناختند و رفتند، بقیه گمراه شدند و به جای بهشت سرا از جهنم در آوردند. و باز می فرمایند: ملّت مسیح بعد از پیغمبر خودشان هفتاد و دو فرقه شدند، یعنی هفتاد و دو دین برای امّت خود درست کردند، از این هفتاد و دو طایفه فقط یک طایفه حقیقت راشناختند و داخل بهشت شدند و بقیه سر از جهنم در آوردند که خود را و پیروان خود را به بیراهه کشیدند. و فرمودند: امّت من هم بعد از من هفتاد و سه فرقه می شوند و به اختلاف می افتند و هر کدام از آنها برای پیروان خود دین مخصوص می سازند، در میان این هفتاد و سه فرقه فقط یک فرقه که پیروان علی (ع) هستند اهل بهشتند بقیه سر از جهنم در می آورند *3- تنها خط مستقیم کجا و نشانه های آن چیست؟* آن یک فرقه ای که در امّت موسی (ع) اهل بهشتند همانها هستند که تورات موسی (ع) را حفظ کردند و بعد از موسی (ع) هر پیغمبری که آمده و معجزه داشته از او پیروی کردند تا به حضرت عیسی (ع) رسیدند و حضرت عیسی (ع) را به رهبری قبول کردند. از امّت عیسی (ع) طایفه ای که اهل بهشتند همانها هستند که تعلیمات درست حضرت عیسی را قبول کردند و بعد از ایشان از کسی پیروی نکردند و در دین خود بدعت به وجود نیاوردند، تعلیمات اصیل حضرت عیسی را قبول کردند و در انتظار ظهور حضرت خاتم الانبیاء (ص) نشستند. بعد از ظهور پیغمبر اسلام به اسلام گرویدند. همانها اهل بهشتند. بقیۀ طوایف که تعلیمات حضرت عیسی را خراب کردند، عیسی را پسر خدا و مریم (س) را همسر خدا شناختند همه در بیراهه حرکت کرده اند و بیراهه آنها را به جهنم می کشاند. همانها هستند که اینهمه جنگ و جدال و قتل و کشتار و استثمار در دنیا به راه انداختند. امریکا و صهیونیست ها به عقیدۀ خود پیروان حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) هستند ولیکن هیچ پیغمبری در تاریخ اجازه نداده است که پیروانش جنگ و جدال به راه انداخته بندگان خدا را به قتل برسانند. امّت اسلام هم به همین کیفیت بعد از پیغمبر اسلام از راه اصیل قرآن که مولا علی ابن ابیطالب و امام های معصوم هستند پیروی نموده و از امامی به امام دیگر اقتدا نموده، تا رسیده به امام دوازدهم (ع) و امام دوازدهم (ع) شاگردان خوبی تربیت کردند و راه دین را به اختیار آنها گذاشته و به امّت مسلمان و شیعیان سفارش کردند شما از علمایی که در خط حرکت می کنند، فقط احکام ما را به مردم ابلاغ میکنند، عادل و صالح و مصلحند و به هوی و هوس خود کار نمی کنند و به رأی خود حکمی و قانونی نمی گذارند، بلکه همه جا طبق دستورات امام خود عمل می کنند، از یک چنین دانشمندان صالح و مصلحی که در هر زمانی هستند پیروی کنید تا روزی که زمینۀ ظهور امام شما فراهم شود.

ائمه (ع) خط قرآن را خیلی صاف و روشن ، مانند جادۀ مستقیم اتوبانی آسفالته در اختیار علماء گذاشتند اصول و فروع دین را به مردم یاد دادند. سیاستی به کار بردند که اگر یک عالم و مجتهدی بخواهد مسلمانان را گمراه کند نتواند گمراهی را به جای راه تبلیغ کند. امّت های گذشته که گمراه می شدند خط دین و کتاب دینی برایشان خیلی واضح نبود. لذا پیشوایان گمراه کننده ای پیدا شدند و مردم را گمراه کردند، ولیکن ائمۀ اطهار(ع) دین اسلام را به صورت خطی مستقیم و واضح و روشن در برابر مردم به نمایش گذاشتند و گفتند از علمایی که در این خط حرکت می کنند پیروی کنید. اگر هم در دین اسلام و مذهب شیعه عالمی پیدا شود که تصمیم بگیرد مردم را گمراه کند از او ساخته نیست. به محض اینکه راه را کج کند صدای مردم به اعتراض بلند می شود. مثلاً شما که می خواهید به مکّه بروید و راه را هم می شناسید اگر راننده از خط منحرف شود به طرف راست و چپ حرکت کند صدای اعتراض شما بلند می شود، چون راه را می شناسید راننده نمی تواند به بیراهه برود. دین اسلام به رهبری امام معصوم (ع) چنین است. اصول و فروع آن در نظر تمام مردم روشن است. کسی نمی تواند دست به دین خدا ببرد و خط دین را کور کند که مردم نتوانند در آن حرکت کنند. پس فقط دین اسلام به رهبری چهارده معصوم (ع) خط مستقیم است و راه های دیگر بیراهه روی و ضلالت و گمراهی است.

به همین مناسبت در مسیر هدایت و حرکت پیشوایان معصوم (ع) در ظرف مدت تقریباً چهار صد سال از بعثت پیغمبر اکرم (ص) تا روزگار غیبت کبرای امام زمان (عج) و قطع رابطۀ ظاهری آن حضرت با پیشوایان مذهب، اصول و فروع و اخلاق دین مقدّس اسلام کاملاً واضح و روشن است. چنانکه امکان ظهور اختلاف در آن وجود ندارد. آن بزرگواران صراط مستقیم حق و عدالت را آنچنان واضح و روشن به نمایش گذاشته اند که هر کس ا نحراف پیدا کند بلافاصله به این انحراف شناخته می شود و رسوا می گردد.

**22- کیفیت خط تکاملی اسلام**:

تمامی آثار علمی اسلام به رهبری و سیاست عمیق و عجیب ائمۀ اطهار (ع) بر سه قسم است که این سه قسمت کیفیت خط تکاملی اسلام به رهبری دو یادگار بزرگ پیغمبر اکرم (ص) قرآن و عترت می باشد که حضرت به حفظ این دو یادگار بزرگ در خط حرکت به سوی خدا و زندگی آخرت با اصرار و تکرار فراوان سفارش کرده اند.

*1- نمازی که مردود شد*: در آخرین روزهای زندگی آن حضرت نزدیک به وفات ایشان منافقین و دشمنان حق و حقیقت خیلی عجیب فعالیت می کردند تا افکار مردم را از خط ولایت منصرف و منحرف نمایند. آن حضرت هنوز در حال حیات بودند و آخرین روزهای زندگی خود را سپری می کردند که به آن حضرت خبر دادند که فلانی در وقت نماز به جای شما ایستاده و پیشنماز مسلمانان شده است. آن حضرت دانستند که سکوت در این مسئله پایه های خلافت و زعامت ائمه اطهار (ع) را متزلزل می کند و در آینده خواهند گفت که فلانی در زمان حیات پیغمبر اکرم (ص) به اقامۀ نماز جماعت و امامت نماز جماعت منصوب شده است و پیغمبر (ص) پیشوایی او را با سکوت خود و عدم عزل او از امامت و پیشنمازی تصویب نموده است. حضرت (ص) در حال ضعف و نقاهت بودند که به ایشان خبر دادند مردم به نماز ایستاده اند و فلانی پیشنماز آنها شده و در محراب شما به نماز ایستاده است. حضرت (ص) در آن حال ضعف و نقاهت دستور دادند مرا به مسجد ببرید و به دوش علی بن ابیطالب (ع) و فضل ابن عباس تکیه نموده خود را به مسجد رساندند و فلانی را که در حال خواندن نماز بود و مردم به او اقتدا کرده بودند عقب کشید و خودش نشسته در محراب عبادت قرار گرفت و نماز خواند و مردم به ایشان اقتدا کردند. مسلّم است که آن حضرت مقدار نمازی راکه مردم پشت سر فلانی از نماز ظهر خوانده بودند باطل شناخت و نماز را از اول شروع کرد. شاید فلانی دو رکعتی از نماز ظهر را خوانده بود پس حضرت لازم بود دو رکعت دیگر را ادامه دهد و دو رکعت اول را به پیشوایی فلانی رسمیت دهد و قبول کند. ولیکن ایشان نماز را از اول شروع کرد و آنچه به پیشوایی فلانی خوانده شده بود باطل کرد.

ابطال نماز اول و استیناف نماز به همین دلیل است که نماز و روزه وسایر احکام اسلامی همه و همه در مسیر اقتدا به مقام امامت و ولایت جانشین رسمی پیغمبر (ص) که علی ابن ابیطالب (ع) است درست می باشد. اجرای احکام اسلامی در خارج حوزۀ ولایت مانند سفر مسافرینی است که ماشین حرکت را از راه منحرف نموده به بیابان ها و صحراها انداخته و حرکت می کنند. نماز در این حال حرکتی است در بیراهه. روزه و خمس و زکات و سایر احکام به همین ترتیب، حرکاتی است در خط انحراف که به جز ضلالت بهره ای ندارد. دین خدا یک صراط مستقیم و حرکت در آن به سوی آینده نجات بخش و زندگی بهشت است. این حرکات در بیراهه با اینکه نماز است و روزه و خمس و جهاد و جنگ، همه و همه به جای اینکه مردم را هدایت کند به ضلالت مبتلا می کند. این حرکت رسول خدا (ص) در عزل فلانی از امامت و پیشنمازی و نماز را به امامت خودشان از اول شروع کردن، مشعر به این حقیقت است که دین یک برنامۀ حرکت به سوی سعادت و تکامل است و این برنامۀ حرکت، در خط مستقیم به زعامت ولیّ خدا نجات بخش است و در مسیر انحراف و خارج از خط ولایت به جز ضلالت و گمراهی سودی ندارد. آن حضرت بعد از آنکه در حال ضعف و نقاهت نماز جماعت را از اول شروع نموده و به اتمام رساندند بر پلۀ منبر نشستند در حالیکه به شدت ناراحت بودند از اینکه در حال حیات ایشان مردم را به ضلالت کشانده اند فرمودند من چطور پیغمبری در میان شما بودم؟ همه شروع کردند به گریه و اشک ریختن و تصدیق کردند که نیکو پیغمبری بودی یا رحمة للعالمین. بعداز اقرار مردم به صداقت و امانت ایشان، حضرت فرمودند اکنون که از میان شما می روم شما را سر به خود، بدون تکلیف و بدون هدایت رها نمی کنم. گرچه من نیستم اما موجودیت من، نبوت من، دین من، کتاب من، و اخلاق من و راه من با پیشوایی که شما را از این راه به مقصد می رساند در میان شما هست. موجودیت هر پیغمبری به سلامتی مزاج و بدن او و بقای طبیعی و بدنی او در میان مردم نیست. بلکه این موجودیت به علم و دانش و فرهنگ و تعلیمات او و وصیّ اوست که بعد ازخود معرفی می کند.

*2- آخرین سفارش پیامبر در چه حالی انجام شد و چه بود؟*

حضرت (ص) در همین حالی که بسیار ناراحت بود از اینکه در حال حیات ایشان خط دین را عوض می کنند و مردم را به ضلالت می کشانند این حدیث را که تمامی مسلمانان در کتاب های خود نوشتند ایراد کرده فرمودند:

*انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما اِن تمسکتم بهما لن تضلوا و لن تزلوا بعدی*.

این عمل رسول خدا (ص) که در وسط نماز، امامت خلاف حقیقت را ابطال نموده و نماز را از سر گرفتند برهانی است واضح و روشن که دین در خط امامت و ولایت مردم را به سعادت دنیا و آخرت می رساند و این دینداری با نماز و روزه و زکات و سایر احکام در خارج از حوزۀ ولایت به جز ضلالت سودی ندارد و نتیجه ای نمی بخشد بلکه پیروان خود را به بیابان ها می کشاند.

**23- سکوت عملی پیامبر (ص) در معرفی مقام ولایت**.

در اینجا لازم است بدانیم دلیل سکوت عملی پیغمبر و ائمه (ع) و صبر آنها در برابر این انحراف و ظلم بزرگ چه بوده است. رسول خدا (ص) از ابتدا می توانست درزمان حیات خود علی (ع) را وادار به اقامۀ نماز جماعت نموده مرجعیت ظاهری خود را به ایشان واگذار کند و در حالی که زنده است مردم را به وصی و خلیفه خود ارجاع دهد، او را در مقام امامت نماز جماعت و بالاتر از این بر منبر خود بنشاند؛ زعامت و پیشوایی او را عملاً رسمیت دهد و مردم را عادت دهد که به جز خط علی (ع) و پیشوایی او راه دیگری را نپذیرند که از دین خدا خارج می شوند. اگر در زمان حیات خود این عمل نصب خلافت را انجام می دادند و مسلمانان را به ایشان هدایت می کردند شاید پایه های خلافت و زعامت ائمۀ اطهار (ع) بیشتر از این استحکام پیدا می کرد و اختلافات قابل ظهور نبود. در این رابطه بعضی ایراد گرفته و استدلال کرده اند که اگر این غصب خلافت غیر دینی بوده چرا ائمه (ع) سکوت اختیار کرده اند؟ اگر عملاً با جنگ و جهاد هم که بود مخالفت با این خلافت ها می کردند شاید چنین حادثه ای پیدا نمی شد که مردم در ضلالت واقع شوند و دین اسلام به انحراف کشیده شود؟

*1- مبانی روش های سیاسی چهارده معصوم (ع):* در اینجا لازم است سیاست حضرت رسول (ص) و ائمۀ اطهار(ع) را برای نمایش دین در نظر قراردهیم. مشاهده می کنیم که این دو سیاست خیلی زیاد و واضح و روشن با یکدیگر تفاوت دارد. سیاست حضرت رسول اکرم(ص) بر این پایه قرار گرفت که هر چه بیشتر و زیادتر مردم راجلب و جذب نمایند و به دایرۀ اسلام بکشانند. اسلام مانند شهری بسیار بزرگ است که می تواند تمامی افراد بشر را در فضای خود راه دهد و جای دهد. کفّار و مشرکین ما نع ظهور دین اسلام در جامعه بشریت بودند، هر وقت مشاهده کردند مسلمانی متظاهر به اسلام است او را می زدند و اگر می توانستند می کشتند. لذا آن حضرت مأموریت پیدا کردند با هر سیاستی که باشد با بذل مال و ثروت یا جنگ و جهاد و شهادت یا حسن اخلاق و رفتار مردم را به فضای اسلام بکشانند. یک چنان فضای آزادی برای بشریت فراهم سازد که هر کس بخواهد هدایت شود مانعی پیش پای او نباشد و هر کس هم بخواهد در ضلالت باشد آزاد باشد؛ نه اینکه بتواند چهرۀ اسلام را از نمایش بیندازد و ظلم و ستم را به نمایش بگذارد. لذا ترتیبی دادند که هر کس ریاست یا ثروت و مقام دنیایی را بخواهد اسلام را مزاحم خود و مانع حرکت خود به سوی ریاست و مال و ثروت نبیند و نداند و بتواند با حفظ اسلام خود را در مقام حاکمیت و ریاست قرار دهد یا ثروت زیادی برای خود ذخیره کند. هرکس دنیا می خواست اسلام به او میدان می داد تا به دنبال آن برود و هرکس ریاست و حکومت می طلبید به او میدان می داد دنبال آن برود. بلاخره شاید مردم چندین برابر آزادی که در دایرۀ کفر و نفاق داشتند می توانستند در دایرۀ حکومت اسلام داشته باشند. چقدر زیاد بودند مردمی که با شناسنامۀ اسلامی منافق درجه یک بودند، یا با داشتن این شناسنامه مشرک بوده یا مانند کفار منکر خدا و منکر قیامت و آخرت بودند. حضرت رسول اکرم (ص) به تظاهر به دو کلمه اکتفا کردند. سیاست خود را این چنین به نمایش گذاشتند که هر کس «دو کلمه شهادتین» بر زبان جاری کند و مزاحم مسلمانان و تظاهر به اسلام نباشد مسلمان است. فقط کسی را کافر می دانست که منکر رسالت یا توحید باشد. لذا حقیقتاً آن چنان راه ورود به فضای حکومت خود را به فضای اسلام باز و وسیع قرارداد که مردم مانند سیل حرکت کرده خود را به دایرۀ اسلام کشیدند و با حفظ اخلاق دوران جاهلیت خود مزاحمی برای خود نمی دیدند؛ تا جائی که گفته اند بعضی مسلمانان گرچه از ترس رسول خدا پشت سر ایشان به نماز می ایستادند ولیکن بتهای خود یا عقیده به بتهای خود را در میان دو پای خود یا در دل خود قرار می دادند. یعنی گرچه در برابر پیغمبر رکوع و سجود می کردند ولیکن در واقع بت خود را می پرستیدند و عقیده به خدای خود داشتند.

*2- نمونه ای از تفاوت سیاست رسول خدا(ص) در انفاق:* مثلاً یکی از مواردی که سیاست رسول خدا (ص) با سیاست ائمه (ع) خیلی زیاد تفاوت داشته مسئلۀ انفاق بیت المال مسلمانان در میان مردم بود. غنائمی که از میدان جنگ به دست می آمد جزو بیت المال بود. بیت المال به دست مولا علی(ع) آنقدر با دقت رعایت می شد که گفته اند وقتی یکی از دختران ایشان از خازن بیت المال که رئیس ادارۀ مالیات بود تقاضای گلوبندی کرد و گفت می خواهم در مجلس جشنی شرکت کنم، سایر بانوان زینت آلات و لباس های خوب دارند و من نمی توانم مانند آنها باشم که دختر سلطان مملکت هستم. از خازن بیت المال تقاضا کرد گلوبندی از طلا که در بیت المال دارد امانت به دختر امیر المؤمنین بدهد تا در مجلس بپوشد و بعد از اتمام مجلس به بیت المال بر گرداند. خازن بیت المال آن گلوبند را به ایشان امانت داد. مولی (ع) وقتی وارد بیت المال شد که نظارت بر اموال کند مشاهده کرد که گردنبند طلا سر جای خود نیست. از خازن آن را مطالبه کرد، او عرض کرد یا علی دختر شما آن را عاریه گرفت. حضرت از این که خازن مال مسلمانان را عاریه داده عصبا نی شده و به دختر خودش اعتراض کرد که اگر ضمانت نکرده بودی آن را بر گردانی اولین دستی را که به عنوان سرقت قطع می کردم دست تو بود. یا زمانی که حقوق مسلمانان را از بیت المال ادا می کرد برای خودش که رئیس مسلما نان بود و مثلاً دارای دو سر عائله، ماهی دویست تومان بر می داشت و برای آن سرباز ضعیفی که دارای ده سر عائله بود و فقط می توانست در میدان جنگ اسب و سلاح را حفظ کند به خاطر عائله اش ده برابر حقوق می داد. این روش مولا (ع) بود که چقدر به خودش ریاضت و زحمت می داد که کنار سفره اش به جز نان جو یا مقداری شیر و نمک بیشتر نباشد. ولی رسول خدا (ص) در تقسیم غنائم جنگ حنین، که ثروت زیادی در اختیار ایشان قرار گرفت ارقام کلانی را به اهل مکّه اختصاص داد که تازه مسلمان شده بودند. گفته اند از غنائم، دویست هزار درهم و چندین هزار گوسفند و چندین نفر شتر به ابوسفیان بخشید. رقمی که به ابوسفیان داد چندین برابر ارقامی بود که به اهل مدینه بخشیده بود به طوری که صدای اعتراض و ایراد طایفۀ انصار بلند شد، می گفتند قریش که فامیل پیامبر بودند، او را از مکه اخراج کردند و چقدر او را اذیت کردند، چندین مرتبه او را محاصره کردند که به قتل برسا نند اما انصار که اهل مدینه بودند از او استقبال کردند و پذیرائی کردند و در راه ترویج دین او فداکاری نمودند و اکنون که موقع تقسیم بیت المال است ارقام بزرگی را به دشمنان خود می بخشد و ارقام کوچک را به انصار می دهد که یار و معاون او هستند؟! سر و صدای اعتراض انصار که بلند شد و به این تقسیمات معترض شدند، حضرت آنها را یکجا جمع کرد و ضمن سخنرانی و آرام کردن انصار به آنها فرمود اگر آنها با شترها و گوسفندان به شهر خود بر گردند و شما با رسول خدا به شهر خود بر گردید کدامیک بهتر است؟ آیا دوست ندارید رسول خدا با شما باشد و شهر شما را مرکز حکومت خود قرار دهد و قریش با شتران و گوسفندان به شهر خود بر گردند؟ انصار که تحت تأثیر سخنان ایشان قرار گرفته بودند عرض کردند یا رسول الله موی سر شما را به ثروت دنیا نمی فروشیم. باشد که آنها با مال و اموال به شهر خود بر گردند و ما با تو باشیم.

*3- پیامبر اکرم (ص) اقیانوس اسلام و ائمه اطهار (ع) راه به سوی آن هستند:* در این جا می بینیم بیت المال که در دست امیر المؤمنین (ع) بود برای عاریه گرفتن یک گلوبند دختر خود را چقدر مورد توبیخ قرار داد و رسول خدا (ص)چقدر به دشمنان خود می بخشید. .بین این دو سیاست تفاوت فاحشی است. سیاست رسول خدا (ص) بر این پایه قرار گرفت که فضای وسیعی برای اسلام بسازد که تمامی جمعیت ها در این فضا متمرکز شوند وبعد به عقل و آزادی اسلام را به حقانیت بشناسند، قبول کنند یا نکنند. زندگی آخرت و بهشت و جهنم آنها به دست خود آنها باشد. پس برابر وسعت فضای اسلام بایستی با حسن اخلاق و بذل و بخشش و عفو و گذشت از دشمنانی که آنقدر در مکّه او را اذیت کردند، آنها را هر چه بیشتر به فضای اسلام بکشاند و موانع طلوع اسلام را برطرف نماید. در این فضای وسیع اسلام مردم آزاد باشند که در راه حق حرکت کنند یا در راه باطل. ولی سیاست ائمه اطهار(ع) بر این پایه است که حق را چنانکه هست به نمایش بگذارند و باطل را هم چنین، و مردم در انتخاب آزاد باشند. پس ائمه (ع) راه حرکت به سوی سعادت و اسلام هستند و رسول خدا بیابان وسیعی که تمامی اهل عالم را به طرف خود جلب و جذب نموده تا بعد از ورود به این فضا آزادی کا مل داشته باشند؛ اسلام و ایمان را قبول کنند یا قبول نکنند. والسلام

1. انبیاء، 30- اولم یرالذین کفروا ان السماوات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کل شیئ حیا افلا یومنون. [↑](#footnote-ref-2)
2. توبه، 103 و 104- خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلوتک سکن لهم و الله سمیع علیم. الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم. [↑](#footnote-ref-3)
3. کهف، 27- و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم. [↑](#footnote-ref-4)
4. معارج، 4 [↑](#footnote-ref-5)
5. اصول کافی کتاب علم و جهل. [↑](#footnote-ref-6)
6. انعام، 59 [↑](#footnote-ref-7)
7. کهف، 107، 108- ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدین فیها لایبغون عنها حولا و اما آنها که اهل ایمان و عمل صالح هستند بدانند که ما برای پذیرائی آنها بهشت فردوس را آماده کرده ایم 108- دائم در آنجا متنعم به نعمت های خدایند هرگز ناراحتی و ناکامی ندارند و راضی نیستند که آن زندگی را به چیز دیگری بدل کنند. [↑](#footnote-ref-8)
8. سورۀ نمل، از آیات 38 الی 44 [↑](#footnote-ref-9)
9. نحل 40 [↑](#footnote-ref-10)
10. بقره، 7 [↑](#footnote-ref-11)
11. توبه، 80- استغفر لهم او لا تستغفر لهم، ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله و الله لا یهدی القوم الظالمین. [↑](#footnote-ref-12)
12. نساء، 48 [↑](#footnote-ref-13)
13. سورۀ مطففین، 18 الی 21 [↑](#footnote-ref-14)
14. زیتون، 5 [↑](#footnote-ref-15)
15. قاف، 31 الی 35- و ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید هذا ما توعدون لکل اواب حفیظ من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب ادخلوها بسلام ... [↑](#footnote-ref-16)
16. مومنون، 10، 11- اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون. [↑](#footnote-ref-17)
17. زیتون، 6 [↑](#footnote-ref-18)